

۱۰۰

کے لئے ضروری ہے کہ

مرزا علی از خندانه آدم بن حسن بن علی

① وقف میرور سلطان علی و ابی بنی الخیر

وقف حضرت ائمه معصومین علیهم السلام و ولایت اوست برادرزاده کاروان و اوقاف
که استحقاق دارند و اینست که اولاد طایفه که استحقاق و اینست که اینست که اینست که
بوده باشد در عبادت و عبادت استحقاق و اینست که اینست که اینست که

طوبى لمن لم يزل يمشى على رجليه

[illegible]

し

چنانچه چرخ در گذرد که در سوره که در ایند تا یکه ولایت نام او در اطراف عالم نشر یافته طالعان محظوظ و غیر محظوظ
 گردند بهر و سبب از تعالی باری سلطنت و کادمانی و طول رحمت و جنانی صحت صاحب دانی را بر کافران و غیر
 محظوظ و محظوظ گردانند و بهر کف نایع امر و رای تو باد جهان در پناه لوی تو باد صومع از ارباب نیک و کافران
 و غافلان این سلور کند اگر سبب علی یا طیفان علی که لایحه انانیت اطلاع مایند بظلم کرم اصلاح مایند و بر قاتی
 ان بخشند و این راز نیک طیفان بر این نام نهاده اند و وضع اساس این بر چهار مختار لایق افتاد و این قسم
 در محفت توابع و این مشتمل بر مقدمه و دو باب و بعد از آن در بیان سال و ماه و روز و معرفت توابع
 که درین روز یکبارگی در ایند چون از این احوام سادسی ظاهر تر است و ماه و روز سال بر دو اوقات نهاده
 اند یعنی در هنگام مغارب او از نقطه جون اولی حمل مطلقا بر وقت معاودت بیان نقطه یکسال کرده اند و از
 سجد و شصت و پنج روز است و بر این الاکری و که درش ماه بر دو دفتر نهاده اند یعنی از هنگام مغارب او
 از وضع معین بافتاب چون اجتماع با هلال تا بر وقت معاودت او بیان وضع یکماه گفته اند چون دو
 دور و ماهه قریب بود یکدوره و در اوقات بعضی دو از ده دوره ماه را یکسال اعتبار کرده اند و این را سال
 قری خوانند و آن دیگر را شمسی و این سبب و چهار است و سبب و شمسی بنابر روز که شش ساعت و چهار
 و شصت و هشت و چون یکدوره ماه از یکت بدت یکت اوقات و یکجای بعضی بدت یکت اوقات را
 و یکجای یکماه گفته اند و این را ماه شمسی خوانند و آن دیگر را قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و شمسی
 اما در چهار است از بدت طلوع اوقات فوق الارض و شب بدت خای اوست یکت لایق و مجموع
 هر دو بدت را شبانه روز گویند و گاه باشد که روز ذکر گفته و در اوقات شبانه روز باشد
 و بر نزدیک اهل شمع روز از بر این طالع بر وقت تا غروب بافتاب و در ابتدا شبانه روز خلاف کرده
 اند و بنزدیک اهل اسلام و حاکمی که اول ماههای ایشان بر وقت هلال است جدا روز از زمان بافتاب
 اوقات نزدیک بافتاب فرو نشود ماه را نوزان و بدین پس بنزدیک ایشان شب مقدم باشد بر روز
 و بنزدیک اهل دهم و فرس و حاکمی که ماههای ایشان بر وقت بر حاست جدا شبانه روز از زمان
 طلوع اوقات جدا باشد ایشان معید بر وقت نیست پس روز بنزدیک ایشان مقدم باشد بر شب

۱۰۵۰
 ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴

وہر حقاً ہندوستان کا ایک لکھنؤ
 کی ایک اعلیٰ ترین ذریعہ ہے
 اور وہ ایک اور ہی ذریعہ ہے
 جس سے ہندوستان کا
 ہر ایک لکھنؤ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و بیانی و منی بود که اوقات در حد و ایدیه در جدول و باقیار شهر از اجناس بود که نزدیک بهین
 بود و سبب و ایل فضل مادر و ایل فضل ایشان بود و انطباق بود در اوسط فضل ایشان بود و اسامی اقام
 بلت ایشان که اقامت نکات بود از جهت سهولت اعمال بالایم و فایده و توانی و نوات در جدول وضع کردیم
 تا در حسابان ایشان کرد و در آنکه در استعمال ایام و در آن بین چه خلل با جمال این تاریخ راه نمی یابید
 چنانکه خواهیم که از دیگری استیاج کنیم طریق عمل است که چون محکم و فایده ایام معلوم باشد ازاد
 که در خود ده هزار کند است در یکشنبه روز عرب کنیم حاصل نکات جدول کرد و اگر نکات در
 در یکشنبه و در آنست که کنیم همان فایده و در آن ایام و در علم و در جدول است

جدول مادی هر منی ارقام سال و در هر ماه و فایده و نوات

فصل	بهار	تابستان	پاییز	زمستان	بهار	تابستان	پاییز	زمستان
روز	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
روز	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
روز	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
روز	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
روز	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
روز	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
روز	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
روز	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
روز	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
روز	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
روز	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
روز	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
روز	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴
روز	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲
روز	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
روز	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸
روز	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶
روز	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
روز	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲
روز	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰
روز	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
روز	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶
روز	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴
روز	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
روز	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

در این جدول در هر ماه در ساعاتی قایمان بیاید و است که حکم قضا و طهارت و روز را بدین
 شمرند و این در ایشان را بکای معده باشد و طهارت در هر یک که در یکی را نامی خواهد چنانکه اول را
 و در شاکون خوانند و دوم را شاکون و سوم را خان و خوانند و این در هر یک است قایمان را
 اما اول در شاکون که مادر و یک روز در شنبه چهارم و دهم ماه و یکم بوده است در شنبه ششم از یازده روز
 اگر خواهم که بدایم که سال چندم است ازاد و در غنیه مذکور و ساعاتی ناقصه این تاریخ را نشانه نقصان
 آنچه مانده اگر کمتر نیست بود و سال ناقصه شاکون بود و اگر زیاده از شفت بود و شفت از نقصان کنند
 فی سال ناقصه بود از دور شاکون و اگر زیاده از حد و است بود و است از نقصان کنیم باقی سال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از یونان، قهر نواز و شعله افروز
سال تمام که شسته است به

بود از دور خانه و باقی دور را بر همین قیاس بدوید باید آورد و اگر خواهند که تغیر بیاورند از این مبلغ
کنند ایند از افزونیش عالم گیرند و از آن مدت تا اول دور شاگون شکوهره شش هزار و شصت و هشت
تمام چون گفته شد است که هر یک و ده هزار سال باشد و از قاضی است ۱۰۰۰۰ و آن سال که می ماند
است یعنی سال او از دور شاگون و بقدر تاریخ ایشان بسج با معلوم شد خاصش خود کنیم در سال شصت
و نجاه و هفت ناقصه بزودی بدانیم که دور چندم است از او و از این ساطعی مذکور را فاضل بنویسد
باقی ماند جبل و پنج هر که برفت و معلوم شد که سال جبل و هم است از دور شاگون پس عمر
مبادی اقام سال کسی که واقع شود در هر سال که خواسته که مبادی سال ایشان که باریست از اول لیکن
معلوم که باید که یک سال قبل از آن یا بعد از آن معلوم باشد که مبادی لیکن در کدام روز و تاریخ بوده است
از دو رستنی از اصل اقام خواند و از اینست خطای کچو گویند و آن در اول دور شاگون مذکور
جذین ایام و دقایق و ثواب و ثلث بوده است و چون در غیر خواهم که مبادی سال دیگر معلوم کنیم
که سال مطلوب قبل از سال معلوم است و یا بعد از سال معلوم تفاوت میان سال معلوم و مطلوب گرفته
در پنج روز و چهارده دقیقه و سی و شش ثانیه و نجاه و هفت ثالثه و سی و شش رابعه که ارقام او است
و در آن بخت اسان سحر خوانند غیب کنند و حاصل را که دقایق زیاده برفت شود و یک عدد در آن
ارایند و اگر در آن سبک گذارند شش از طرح که حاصل باقی اگر سال مطلوب من از سال معلوم بود
از سال معلوم بماند که اگر ستوان سفت عدد افزوده نقصان و اگر بعد از سال معلوم بود در سال معلوم
باید افزود و آنچه زیاده از رتب بود برفت از نقصان باید که تا اول لیکن در سال مطلوب باصل باید سال
خوایم که مبادی سال جبل و پنج که موافق شصت و نجاه و هفت ناقصه بزودی است و آن سال لیکن
است و بخلافی یعنی سال بخت رجبان معلوم کنیم معادل سال اصل که گفته است و این سال معلوم دوم
بود و چهار سال این را در پنج روز و چهارده دقیقه و سی و شش ثانیه و نجاه و هفت ثالثه و سی و شش رابعه
که ارقام آن است و این فصل است که یک سال بر سجد و هفت روز و شش غیب کردیم بدو و نا اید بعد
در هر دو چندین روز و این را بر اول دور شاگون که بود چندین روز و بعد از طرح رابعه حاصل

6

برین مسلح از دیم شده نگاه و پنج سه عدد ای نو از دیم شده نگاه و شت مفت طح کردیم باز مانده
 روز دوشنبه اولین ماه باشد و اگر چه سیم که بدیم که بدین روز موافق که ام ماه در دست
 از شنبه بر جدی طرفین عمل بود که تفاوت میان اول شاکون سال مطلوب بر طرفین مذکور معلوم
 که کتب شده است و این چهار عدد در عدد یک که از اینجمله اگر سی زیادت شود سی از طح کردیم تا ایام
 بود از ماهیست و اگر که از سی بود آن عدد باشد از ایام فرود آید و قدیم چون در سال مذکور باشد
 شده بود چهار عدد در جدی فسر و دیم شده باشد پس اول سال را روز یکم از فروردین
 الحاقینت که چون از جدول تفاضلی که حال معلوم میکند باسانی معلوم کرد
 و آنکه آخر بهضربانند و در سه اگر در آن ماهها با هر اوسط و صد لغت
 و ماه و نه در این سال اول باید که کیشال مابین اول ایام ای و اول دوشنبه
 معلوم بود و از اصل سال خوانند و آن در سال اول از دوشنبه شاکون مذکور
 است و سه روز و ده اند و دقیقه و صفر ثانیه بوده است برین صفت
 پس تفاوت مابین این سال و سال مطلوب گرفته در کیشال کیشالی
 سال قمری نه آنکه در روز و نگاه و دو دقیقه و سی و پنج ثانیه و دو ناله که از تمام
 آن است و در آن که حاصل را بر اصل سال افزایند که سال مطلوب
 بعد از سال اصل باشد و در مجموع یکماه قمری که آن است و نه روز و سی و یک دقیقه
 و نگاه ثانیه و دو ناله است که از تمام او است و در طح میکند تا که از
 در آن یکماه قمری مذکور اند و آن مابین اول ایام ای و دوشنبه بود در سال مطلوب
 و اگر سال مطلوب پیش از سال اصل بود حاصل الغب را در صفت یکماه قمری
 از و نقصان که تا که از صفت یکماه مذکور از اصل سال نقصان کنند
 و اگر اصل سال که بود صفت یکماه قمری بر وی افزایند و از طح کنند آنچه ماند که از صفت یکماه بود و این
 مابین اول ایام ای و اول دوشنبه باشد در سال مطلوب پس آن ایام و کسور از ایام و کسور مدخل دوشنبه

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

و اگر سال مطلوب پیش از سال ای
 باشد صفت یکماه قمری از دوشنبه
 طح کرده از اصل سال نقصان کنند
 و اگر سال که است صفت یکماه قمری
 اصل سال که است از دوشنبه
 که از دوشنبه تا که از اصل سال
 که از دوشنبه تا که از اصل سال

نقصان گفته و اگر نتواند نصف روز بر ارام و دوی افزاید و معصیان که انچه مانده در اصل ارام می باشد عموماً
از دو در سببش پس در نگاه فری بر وی افزاید تا در اصل سبب یکی بعد از دیگری معلوم شود و ماهی که فری با فضل سال
خمس بر فری در اید و عرب کرده در جدولی تا به تمام سال را بجا معلوم کند و جدولی که در اول سال
لحاظ وقت حصه اقباب چون ماه اول ارام و دوی در سال مطلوب از سدس است کمال
من که منفعت روز و نگاه دو دقیقه و شش ثانیه که از حاصل است سر
معصیان گفته ماهی حصه باشد با اول ارام ای مدت بنگاه فری مذکور بر دوی
افزاید تا حصه اقباب در ماهی یکی بعد از دیگری معلوم شود و هر حصه که از مدت
کمال می ماند آن سجد و شصت و پنج روز و چهار دقیقه و سی و شش ثانیه و نگاه و شش
مانده است که اقامت آن است سه روز و یک ساعت که در این قدر از و نقصان
کنده باقی حصه اقباب بود در ماه مطلوب اما هر قدر باید که اصل حصه ماه در مبداء
یکسال معلوم باشد و آن در سال اول از دو و شش کون مذکور است و بکسر و جمل
و شش دقیقه و سی و شش ثانیه برین صورت پس تفاوت میان این سال
و سال مطلوب گرفته اند از منفعت روز و یک حصه و نصف ثانیه و نگاه و شش ثانیه
که آن غالب فضل کمال نمی بود بریزد و دوره فری عرب کند و حاصل مذکور
مطلوب بعد از سال اول شاکون باشد بر اصل حصه افزاید و جمع اگر ریادت از سه
دوره خاصه فری که آن است و منفعت روز و سی و سه دقیقه و شش ثانیه است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

را که اگر در جایش است نگاه تا که از دو مانده و از آن محوط خوانند و اگر سال مطلوب پیش از سال اصل باشد حاصل اله
بعد از طرح او از اصل حصه نقصان کند و بکسر نتوان نقصان کردن بیکه دوره خاصه بر اصل حصه افزاید و نقصان
کنده باقی محوط باشد پس از محوط مابین اول ارام ای و اول و دوی نقصان کند و اگر نتوان مدت دوره خاصه
قرار بر محوط افزوده نقصان کند باقی منحصراً ماه باشد با اول ارام ای اما سال مطلوب پس از ارام در آن
که تا حصه ماه حاصل شود و بجهت حصه ماهی محوط روز و جمل و شش دقیقه و سی و یک ثانیه را در کسب

بش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

در این کتاب که در این باب
 در این باب که در این کتاب
 در این کتاب که در این باب

مجله علمی و ادبی									
شماره	تاریخ	موضوع	نویسنده	محل نشر	تعداد	قیمت	ملاحظات	توضیحات	امضاء
۱	۱۳۰۲	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۲	۱۳۰۳	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۳	۱۳۰۴	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۴	۱۳۰۵	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۵	۱۳۰۶	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۶	۱۳۰۷	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۷	۱۳۰۸	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۸	۱۳۰۹	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۹	۱۳۱۰	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۰	۱۳۱۱	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۱	۱۳۱۲	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۲	۱۳۱۳	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۳	۱۳۱۴	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۴	۱۳۱۵	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۵	۱۳۱۶	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۶	۱۳۱۷	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۷	۱۳۱۸	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۸	۱۳۱۹	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۱۹	۱۳۲۰	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			
۲۰	۱۳۲۱	تاریخ ایران	دکتر...	تهران	۱۰۰	۱۰۰			

تاریخ

جدول ہر قسم درباری و اسامی در دربار و محمود و محمود ان

عدد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	

و چون خواسته باشد که در سال نوبت کدام نام ازین ماه را در اول الحن میرسد طبق عمل آن بود که سالی
نام شاگون کند که سال مطلوب را در فضل سال نمی برسد و وقت عرب کند و اگر خواهند از جدول مصحف
که در فصل حجم مذکور دست بردارند و از این نام حاصل الغرب و وارزه و وارزه طرح کند و آنچه که از دوازده
ماند نظر کند با کسور حاصل الغرب و کسور اول دور شاگون که هر از این فصل معلوم کرد و اگر مساوی نیاید
روز باشد شش و اگر کمتر باشد پنج بر ایام باقی آفرایند و جمع اگر زیاده دوازده باشد دوازده ازو طرح
کند تا دوازده یا کمتر از دوازده ماند آنچه ماند عدد او در جدول طلب دارند اگر سال مطلوب بعد از سال
شاگون باشد چهار عدد بر ایام باقی نقصان کنند و اگر عدد کسور حاصل الغرب و کسور اول شاگون مساوی
نیاید و در باشد پنج اگر کمتر از شش باشد روز و دو باقی را در جدول طلب دارند اگر سال مطلوب پیش از سال
بود و کسور باقی از طرح کمتر از پنج و چهار باشد دوازده عدد باقی آفرایند و نقصان کنند باقی عدد مطلوب
باشد شش خن خن هتم در سال شصت و هجده و صفت که موافق این پنج ابعاق اعاده اول الحن که روز جیل و ستم
است از دور سستی موافق که ام هست در این مقام دوازده گانه از اول سال شاگون تا این سال مطلوب
کردیم بود جیل و چهار این را در فضل سال نمی برسد و وقت عرب کردیم و دم از جدول نفا عیفا برداشتیم بود

چنانچه در ایام چهارم و دوازدهم طرح کردیم باقی مانده هر کس که در اول خاکون این محلی بودیم
 زیاده از شش ماه روز بود و شش ماه بر روی افزودیم شد شش ماه برای این از جدول برداشتم و در
 اثبت آنچه از پنج سلطان استنباط کرده شد اما آنچه از این غیر است است که چون سر سال بردارند
 از ایام تمامه دو عدد نقصان کنند و باقی را دوازده دوازده طرح کنند آنچه ماند در جدول او طلب دارند
 که مطلوب بود و اگر ایام تمامه دو عدد ماند و یا سه باشد ده عدد برابر از این که مطلوب بود خالص
 و سال مذکوره ایام تمامه سر سال میل و شش بود و همچنین طرح کردیم و باقی را دوازده دوازده طرح
 کردیم شش ماهی را برای عمل این را در اول این ثبت کردیم و باقی نیز ثبت در ایام باید نوشت و هر
 بقیه طاقی رسیده باشد که سیوم است و شش که یکم است آنچه در آخر قلم جفت باشد و در قلم اول طاق
 که در نوبت و نیز این عمل این بود که سال که بعد از بود در ششم این روز نوبت بود در سال
 معقم ده سال سی و یکم در خاکون تا آخر خانون که مدت صد و پنجاه سال باشد بمطابق یک سال
 سال که اول این که سر سال افغان است در جدول ننادیم و کسور را وضع کرده ایام ناقصه دو رستنی
 در جدول دیگر ننادیم که تا معلوم کرد که اول این روز چندم است از دو رستنی و همچنین در جدول دیگر
 ایام محبات در جدول دیگر ایام و زاد اگر اول این در خرداد قدیم بود یا ایام تیر اگر ایام تیر بود و در
 جهت دور رابع و طالع سال ترکان و ماه شون جدا جدا در جدول نناده شد تا چون سر سال معلوم
 کرد و در ترتیب معلوم کرد و هر خواهند که این جدول سر سال بردارند برای سالهای باقی
 در این جدول بردارند و احصاء بقیه هر معنی از اقسام ست و چهارگان در جدول او گرفته بر مدخل
 این از این جنس بر جنس و اگر کسور با او باشد یکی بر روزها او این تا مدخل هر معنی از اقسام ست
 و چهارگان معلوم کرد و در بلی این جدول دست به سال نگاه و معقم که عمل کرده شد جهت لیست

کتابچه چون سر سال بردارند بدان دستور عمل

کنند و جدول است که در معقم

ثانی مرقوم است

والسلام

میں نے کہا کہ یہاں سے اس وقت کے وہ دور دورہ ہے۔

[illegible]

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَا لَهُ شُكْرًا إِلَّا بِرَحْمَةِ اللَّهِ الْعَظِيمِ

[illegible]

بختی مایه ای یمنی میباید از فسیل است

۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸	۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴	۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰	۱۰۲۱	۱۰۲۲	۱۰۲۳	۱۰۲۴	۱۰۲۵	۱۰۲۶	۱۰۲۷	۱۰۲۸	۱۰۲۹	۱۰۳۰	۱۰۳۱	۱۰۳۲	۱۰۳۳	۱۰۳۴	۱۰۳۵	۱۰۳۶	۱۰۳۷	۱۰۳۸	۱۰۳۹	۱۰۴۰	۱۰۴۱	۱۰۴۲	۱۰۴۳	۱۰۴۴	۱۰۴۵	۱۰۴۶	۱۰۴۷	۱۰۴۸	۱۰۴۹	۱۰۵۰	۱۰۵۱	۱۰۵۲	۱۰۵۳	۱۰۵۴	۱۰۵۵	۱۰۵۶	۱۰۵۷	۱۰۵۸	۱۰۵۹	۱۰۶۰	۱۰۶۱	۱۰۶۲	۱۰۶۳	۱۰۶۴	۱۰۶۵	۱۰۶۶	۱۰۶۷	۱۰۶۸	۱۰۶۹	۱۰۷۰	۱۰۷۱	۱۰۷۲	۱۰۷۳	۱۰۷۴	۱۰۷۵	۱۰۷۶	۱۰۷۷	۱۰۷۸	۱۰۷۹	۱۰۸۰	۱۰۸۱	۱۰۸۲	۱۰۸۳	۱۰۸۴	۱۰۸۵	۱۰۸۶	۱۰۸۷	۱۰۸۸	۱۰۸۹	۱۰۹۰	۱۰۹۱	۱۰۹۲	۱۰۹۳	۱۰۹۴	۱۰۹۵	۱۰۹۶	۱۰۹۷	۱۰۹۸	۱۰۹۹	۱۱۰۰	۱۱۰۱	۱۱۰۲	۱۱۰۳	۱۱۰۴	۱۱۰۵	۱۱۰۶	۱۱۰۷	۱۱۰۸	۱۱۰۹	۱۱۱۰	۱۱۱۱	۱۱۱۲	۱۱۱۳	۱۱۱۴	۱۱۱۵	۱۱۱۶	۱۱۱۷	۱۱۱۸	۱۱۱۹	۱۱۲۰	۱۱۲۱	۱۱۲۲	۱۱۲۳	۱۱۲۴	۱۱۲۵	۱۱۲۶	۱۱۲۷	۱۱۲۸	۱۱۲۹	۱۱۳۰	۱۱۳۱	۱۱۳۲	۱۱۳۳	۱۱۳۴	۱۱۳۵	۱۱۳۶	۱۱۳۷	۱۱۳۸	۱۱۳۹	۱۱۴۰	۱۱۴۱	۱۱۴۲	۱۱۴۳	۱۱۴۴	۱۱۴۵	۱۱۴۶	۱۱۴۷	۱۱۴۸	۱۱۴۹	۱۱۵۰	۱۱۵۱	۱۱۵۲	۱۱۵۳	۱۱۵۴	۱۱۵۵	۱۱۵۶	۱۱۵۷	۱۱۵۸	۱۱۵۹	۱۱۶۰	۱۱۶۱	۱۱۶۲	۱۱۶۳	۱۱۶۴	۱۱۶۵	۱۱۶۶	۱۱۶۷	۱۱۶۸	۱۱۶۹	۱۱۷۰	۱۱۷۱	۱۱۷۲	۱۱۷۳	۱۱۷۴	۱۱۷۵	۱۱۷۶	۱۱۷۷	۱۱۷۸	۱۱۷۹	۱۱۸۰	۱۱۸۱	۱۱۸۲	۱۱۸۳	۱۱۸۴	۱۱۸۵	۱۱۸۶	۱۱۸۷	۱۱۸۸	۱۱۸۹	۱۱۹۰	۱۱۹۱	۱۱۹۲	۱۱۹۳	۱۱۹۴	۱۱۹۵	۱۱۹۶	۱۱۹۷	۱۱۹۸	۱۱۹۹	۱۲۰۰	۱۲۰۱	۱۲۰۲	۱۲۰۳	۱۲۰۴	۱۲۰۵	۱۲۰۶	۱۲۰۷	۱۲۰۸	۱۲۰۹	۱۲۱۰	۱۲۱۱	۱۲۱۲	۱۲۱۳	۱۲۱۴	۱۲۱۵	۱۲۱۶	۱۲۱۷	۱۲۱۸	۱۲۱۹	۱۲۲۰	۱۲۲۱	۱۲۲۲	۱۲۲۳	۱۲۲۴	۱۲۲۵	۱۲۲۶	۱۲۲۷	۱۲۲۸	۱۲۲۹	۱۲۳۰	۱۲۳۱	۱۲۳۲	۱۲۳۳	۱۲۳۴	۱۲۳۵	۱۲۳۶	۱۲۳۷	۱۲۳۸	۱۲۳۹	۱۲۴۰	۱۲۴۱	۱۲۴۲	۱۲۴۳	۱۲۴۴	۱۲۴۵	۱۲۴۶	۱۲۴۷	۱۲۴۸	۱۲۴۹	۱۲۵۰	۱۲۵۱	۱۲۵۲	۱۲۵۳	۱۲۵۴	۱۲۵۵	۱۲۵۶	۱۲۵۷	۱۲۵۸	۱۲۵۹	۱۲۶۰	۱۲۶۱	۱۲۶۲	۱۲۶۳	۱۲۶۴	۱۲۶۵	۱۲۶۶	۱۲۶۷	۱۲۶۸	۱۲۶۹	۱۲۷۰	۱۲۷۱	۱۲۷۲	۱۲۷۳	۱۲۷۴	۱۲۷۵	۱۲۷۶	۱۲۷۷	۱۲۷۸	۱۲۷۹	۱۲۸۰	۱۲۸۱	۱۲۸۲	۱۲۸۳	۱۲۸۴
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------

باب دوم در بیان طریقی که باید دانند و بر مشتمل است بر هفت فصل
 بعد از وفات اسکندر بن بطریق و غیره است بدو از سال پنجم در مسجد دست و پنج روز و پنج روز
 در بنیاده و نقاشان سال که در اول این تاریخ این روز دوشنبه بود است و ماههای و زبان سر مال است
 و بعد از این ماه و شد او که حساب باشد و از آن جمله است ماه راسی و یک سی که کرده و چهار ماه دیگر
 اسود و زسی روز که نه آگاه است و روز شنبه و هر چهار سال یکبار این ماه را بهت و روز که نه
 و هفت صبح از پنج که کوره و اولی ترین اول و می بود که آفتاب بود و او سطرین بود و هر سال طالع باشد
 چهار طالع که اگر چهار کسب و روز نیز جایز در شنبه این و دیگر این نه و نام ماهها این تاریخ را باید و شنبه و روز

حد و ابعده شهور و محاسبه و انایم محاسبه

الهی ...
 ...
 و چون حاسب که در محل سال این تاریخ معلوم که سالهای نافه این تاریخ را بهت و شنبه و شنبه
 طالع که اگر که در شنبه و بهت و شنبه باشد در عرض جدول طلب دارند و ماههای که مطلوب بود
 طول جدول طلب دارند و طبعی هر دو در جدول ماه باشد و در جدول ماه در جدول معلوم کرد و شنبه
 و اسب که در تاریخ ... نافه روی در جدول اول شنبه اول معلوم کنم این را بهت و شنبه
 و شنبه طالع که دریم باقی ماند شنبه بازاری آن در عرض جدول در ایدیم و طبعی اولی ترین اول یا فیم رقم
 معلوم شد که روز چهار شنبه اول شنبه اول است برین ترتیب روز شنبه اول
 شنبه الا و دوشنبه اول کانون اول و شنبه اول کانون
 الاخر برین ترتیب معلوم باید کرد و جدول
 است که در صوفیانی رقم
 است

جمعہ ۱۲ ذی قعدہ ۱۲۸۱

[illegible]

از آنکه بعد از این محبت کرده است و آن کجایم او را میبخشد بوده است و کجایم او را بدین و محاسبان محبت را
کرده اند و اهل شیخ ما بهای این تابع را از روی هلاک کرده و آن هرگز آنی روز زیادت بخود و این
و نه روز کم و همان محرم راسی روز گیرند و صف را بخت و نه روز و محمد تا در الحجه در هر سی سال یازده
و دو الحجه راسی روز گیرند از محبت آن سده سی و هفت ساله روز که ذکر رفت و آن سال دوم و پنجم و سیم و دهم
و یازدهم و شانزدهم و هجدهم و بیستم و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم باشد و این یازده سال
را که گویند و این مجموع در لعل نیرنج کادو طبع است و بعضی گاهی شانزدهم یا یازدهم را که گفته اند
بدین ترتیب نیرنج کادو و نام ما بهای ایشان عباد است

حاکم نبی اسنادہ دین عدول باعدا دوام

محبت اور واسطہ باشد و اور اہم

خداوند متعال عز و جل و انام فی العلم

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

و چون خواستیم که در خل اول قوم معلوم کنیم سالهای نافه این تاریخ را دوت و ده دوت و ده بکنیم و بانی
درین جدول طلب داریم معلوم در طول و در عرض طعای سر د اول قوم بود و چون در خل اول قوم
معلوم کرد و در خل سه ماه که خواستند بر در خل قوم افزایند در خل اول آن ماه معلوم کرد و از در خل ماه معلوم
معلوم کرد و نشان خواستیم در تاریخ مشخصه و نمود و چنانکه در خل اول قوم معلوم کنیم سالهای نافه را در دوت
دوت و ده طبع کردیم بانی مانند تاج و چار یا هم یا زای او رقم بخشه معلوم شد که اول قوم بخشه این خواستیم
که اول رجب معلوم کنیم در خل او بود و بر در خل قوم افزودیم نزد صفت پس روز شنبه اول رجب بخ و در اول

عز و شرف ما را بجا نماند و عید دینی شهرت

صفت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	

ف

بِحَدِّهِ وَصِفَتِهِمْ وَفَائِدَتِهِ وَأَمَامِهِ مُحَمَّدٌ

[illegible]

در چون خواستیم که مدخل نامها را این تاریخ معلوم کنیم سالهای ناقصه این تاریخ را صفت صفت طرح کنند
چون که از صفت یا صفت باشد در طول جدول طلب دارند و نامها را در عرض و طولهای بنموده و بقیه مدخلها
معلوم کرد و نشان از خواستیم که در تاریخ مشخصه و جهاد صفت ناقصه مدخل اول فرود قیام معلوم کنیم
ساخته صفت صفت طبع قدیم باقی ماند چهار روز و در قیام رقم شش سیس معلوم شد اول روز چهارم است

خَدَوِ الْعَرَبِ قَبْلَ الْيَمَانِ

[illegible]

بدین ترتیب اول او دست بکشی و اول
عزاد بسته تا آخر ماهها و بعد از آن
دست بکشی و در روز گردانیدن سالهای آن
تا روح یعنی عید و در وی و فارسی و اگر این
و بعد از سالهای نام را در سید و نجاره
و چهار ضرب که و حاصل را نگاه دارند پس
سالهای نام را بر سی قسمت که و حاصل
را در باز ده ضرب که و حاصل ضرب اول

افزاید تا اگر چیزی باقی بود و بقیه آن که در حساب آمده است از اعداد یکسایس مذکور بقدر آن حاصل المثل
مانی افزاید و اگر باقی مانده بود یکی یکی می‌کشد و نه کرده عازماه ناخته آنچه بود بر حاصل المثل نماند افزاید
حاصل روزها بود از محبت ما روز مطلوب و اگر تاریخ رومی بود سالها تمامه او را در سبید و سبیدی
غریب کند و ربع سالها بر حاصل العرب افزاید و اگر بعد از گرفتن ربع سه ماهه بود یکی بر آن افزاید
و از سالی ناخته این قدر ماه که باشد عدد باها صاحب شود که رشت معلوم کرده بر روزهای سال او
و از ماه ناخته بچین مجموع و روزهای تاریخ که رومی بود تا روز مطلوب و اگر آن تاریخ فارسی بود سالها
تمامه او را در سبید و شش و پنج عرب کند و از سالی ناخته آن قدر ماه که باشد هر یکی غریب کند و حاصل
غریب را باید تمامه ناخته بر حاصل العرب افزاید مجموع و روزهای تاریخ که قدیم بود تا روز مطلوب و هر
تاریخ معلوم شد و خواست که از تاریخ معلوم تاریخ محمول معلوم کنی مابین آن رکن معلوم باید کرد اگر
سال محمول که از سال معلوم باشد مابین آن رکن از سال معلوم بعضی ن کند و اگر شتر بود باید افزود
باقی با حاصل روزهای تاریخ مطلوب بود و از سالها باید کرد بکسی آن طریقی که در روزها که شد یعنی اگر
تاریخ عرب بود روزهای او را در سبید و کاه و جابجیت کند خارج وقت سالهای تمامه بود پس سالهای تمامه
بسی می‌کشد و خارج وقت را در بار زده عرب کند و باقی از وقت اگر مانده باشد طریقی مذکور عدد
یکسایس ادا داشته بقدر عدد یکسایس بر حاصل العرب افزاید و مجموع را از روزهای باقی مانده از خارج وقت
سال بعضی کند آنچه باقی مانده بعد از آن روزها صحت ماهها یکی یکی می‌کشد و نه نقصانی که تا که
از سی مانده بقدر آن روزها از ماه حافر که شش بود و اگر تاریخ رومی بود روزها بر سبید و شش
و پنج می‌کشد سالهای تمامه هر دن اید و از سالهای تمامه ربع گرفته و اگر بعد از گرفتن ربع سه ماهه
باشد که در آن ربع افزاید و مجموع را از روزهای باقی مانده از وقت سال بکاهند آنچه مانده بود
مطابق مذکور ماهها برده تا که از ماهی باشد که نوبت به رسید باشد و اگر تاریخ فارسی بود
بر سبید و شش و پنج می‌کشد خارج وقت سالهای تمامه بود و باقی از وقت را بر سی می‌کشد تا ماهها
هر دن آنچه کمتر از سی بود روزها بود از ماه حافر از امتحان که در طریقی امتحان است که طریقی

مال و ماه و روز و چون از این تاریخ که ما را حاصل شده است از ایام حیات جانور در تاریخ بزرگ
جدول وضع کرده شد اگر مدخل حیات موافق باشد مدخل تاریخ بود و در صورت عدم موافق بود که
و ایام ما بین بقای جانور با روز و درین جدول صادر شده که در وقت عمل ازین جدول برکوشید و
اقتضا که زیاده یا نقصان کند از تاریخ معلوم و تاریخ جدول در آورند و جدول اینست

جدول معرفت ماه و سال و تاریخ											
ماه	سال	روز	ماه	سال	روز	ماه	سال	روز	ماه	سال	روز
۱	۱۹۲۱	۲۳	۲	۱۹۲۲	۲۴	۳	۱۹۲۳	۲۵	۴	۱۹۲۴	۲۶
۵	۱۹۲۵	۲۷	۶	۱۹۲۶	۲۸	۷	۱۹۲۷	۲۹	۸	۱۹۲۸	۳۰
۹	۱۹۲۹	۳۱	۱۰	۱۹۳۰	۳۲	۱۱	۱۹۳۱	۳۳	۱۲	۱۹۳۲	۳۴

شمارش تاریخ عرب معلوم است سالهای نام او بود این ۸۰۰ ایام این سالها این ۸۰۰ سال و کسب
تاریخ فرس معلوم کنیم تفاوت میان این تاریخ و تاریخ فرس که بود ۱۰۰ سال و از ایام تاریخ
نقصان کردیم باقی ماند از ایام تاریخ عرب این ۸۰۰ سال این ایام تاریخ فرس باشد بر طبق
سال بوده شد از سالهای نام این ۸۰۰ سال باقی ماند ۳۰۰ سال این را یک جدول نمود و اول جدول
دارد شده شد و در هر روز از این ۳۰۰ سال بر ۱۰۰ روز و در هر روز از این ۱۰۰ روز
نوم باشد ۱۰۰ نفع و اگر تاریخ فرس معلوم باشد و خواستند که تاریخ عرب معلوم کنند بکسر این عمل باید
کرد و چون بزرگی همچنان تاریخ بوی نمود زست در سال مضاعف و متعادل نام بوی نام از مضاعف
و چهل سال جدول قد و نام این تاریخ بوی معلوم شد و بازای مجرب و موقوف که از یکی است
نامی در این همچنان سالها و روز و ایام بر کسر و جنس زیادت کند و چون روز و ایام مثل
و شود از این جهت او یکی بر عدد سالها او ایند که کسر ماند او را در جدول نمود و معلوم شد که ماهی
که شده معلوم شود و آنچه باشد روز تا بود آن ماه حاضر تا تاریخ مطلوب و جدول در صفحه ثانی ملاحظه
شمارش و اینم در تاریخ ۱۰۰ نام بوی از جدول سال فرس معلوم کنیم بازای ۱۰۰ از جدول ما بین
سالها این ۱۰۰ رقم که این و بازای ۱۰۰ عرب از جدول موقوف یا هم سال این ۱۰۰ رقم که در ۱۰۰ جنس

برجستون صحیح کر دیکم بہ جون ۱۰۰ بعد از رقع این ۱۰۰ موافق مائل اول و عم ۱۰۰ استیم کہ در زمین سال باز کرد
معلوم کنیم بازای ۱۰۰ و جدول دوم مصلح مائل این ۱۰۰ و عم ۱۰۰ کہ در این ۱۰۰ و بازای مائل است و دیکم ۱۰۰

[illegible]

عرب از جدول جدول رد می یابا
این رقم که این جنس
جنس از دو رقم بدون اعداد
از این رقم که این رقم
و نیز نشان کمال است از وی
که دریم باقی ماند این را در جدول
ماها معنی که دریم همیشه به دست
کارون الاول سال که
پس معلوم شد که سال ناقص
موافق شد جنس کارون الاول است
روز چهارشنبه که ناقص
و اما اعظم فصلی است در تاریخ کلی
منسوب سلطان جلال الدین که
بن اب ارسلان سلجوق است و سالها
او نمسی طبعی است و اول این تاریخ
چون بعضی گفته بوده است و مشفق
ادینه و اسامی ماها این تاریخ
بعینا اسامی ماها قدیم باشد
الا که او را بقیه هم عقیده

محکم

اقباب بجل رفته باشد یعنی اگر قبل از نصف النهار رفته بود اولی مانده روز را گیرد و اگر بعد از نصف النهار
 رفته بود و بعد از ظهر و اگر نه و همچنین ماه را از روز اولی اقباب هر چه می گوید و بعضی ماه را از روزی که نه تا حد
 ایام و روزی که از او ایام بگذشتند و روزی که از او ایام نماند را در آخر سال گیرند و هر چهار سال یکبار
 یکروز زیادت است که ماه اول جمله حد و یا روزه یکی تا باقیه در یک سال بطول دارد اما آن سال که
 حیث و طریقت و ایام من طوارق الهی مانده نخل ایام حیات و ایام عیب در روز و نوس و بعضی
 هر یک از سال بخورده در این رنج مبارک منی بر تاراج و عیاست و در همان سال می باید سر سال
 کردن تا باستان معلوم کند که در هر سال نوروز سلطان چند شب و چند ماه و ب است اما آنچه
 یکی که بیک روز یا دو روز بیشتر بود ایام روزه اما ایام تاراج دیگر تفاوتی نخواهد کرد و نیز بعضی
 و نیز آن اقباب از اول حمل که روز نوروز سلطان است و مطالع طالع باقی باشد مذکور و مطالع آن
 نصیب کرده اگر چه در طول دیگر تفاوت است اما اگر در بلد دیگر خواهند که معلوم که تفاوت باقی این
 طول و طول که خواهند معلوم کند و از اما دار خواهند پس اگر طول بلد زیادت باشد از طول
 بر مطالع طالع او باشد و اگر کمتر بود از نقصان که تا مطالع طالع باقی مطلوب حاصل آید و چون از
 در جدول مطالع البروج میخواند که طالع معلوم کرد و چون تفاوت باقی مطالع طالع که در این است
 معلوم شود در درجه رانج و بعد که حرکت اقباب معلوم کند و اگر طول بلد از طول مذکور در باب
 بود از معیوم اقباب نقصان کند و اگر که بود بر معیوم زیادت کند تا معیوم او طول مذکور معلوم
 کرد و اگر در طالع سال عمل اوج و در که رجب و قوس که خالی از آن است که تفاوتی کند
 اما این خواهد بود و جدول مذکور در صورتی

مطلوب

معلوم است و معلوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

روز	تاریخ	شرح	مبلغ	بابت	مجموع	تاریخ	شرح	مبلغ	بابت	مجموع
۱	۱۳۰۲/۰۱/۰۱	۱
۲	۱۳۰۲/۰۱/۰۲	۲
۳	۱۳۰۲/۰۱/۰۳	۳
۴	۱۳۰۲/۰۱/۰۴	۴
۵	۱۳۰۲/۰۱/۰۵	۵
۶	۱۳۰۲/۰۱/۰۶	۶
۷	۱۳۰۲/۰۱/۰۷	۷
۸	۱۳۰۲/۰۱/۰۸	۸
۹	۱۳۰۲/۰۱/۰۹	۹
۱۰	۱۳۰۲/۰۱/۱۰	۱۰
۱۱	۱۳۰۲/۰۱/۱۱	۱۱
۱۲	۱۳۰۲/۰۱/۱۲	۱۲
۱۳	۱۳۰۲/۰۱/۱۳	۱۳
۱۴	۱۳۰۲/۰۱/۱۴	۱۴
۱۵	۱۳۰۲/۰۱/۱۵	۱۵
۱۶	۱۳۰۲/۰۱/۱۶	۱۶
۱۷	۱۳۰۲/۰۱/۱۷	۱۷
۱۸	۱۳۰۲/۰۱/۱۸	۱۸
۱۹	۱۳۰۲/۰۱/۱۹	۱۹
۲۰	۱۳۰۲/۰۱/۲۰	۲۰
۲۱	۱۳۰۲/۰۱/۲۱	۲۱
۲۲	۱۳۰۲/۰۱/۲۲	۲۲
۲۳	۱۳۰۲/۰۱/۲۳	۲۳
۲۴	۱۳۰۲/۰۱/۲۴	۲۴
۲۵	۱۳۰۲/۰۱/۲۵	۲۵
۲۶	۱۳۰۲/۰۱/۲۶	۲۶
۲۷	۱۳۰۲/۰۱/۲۷	۲۷
۲۸	۱۳۰۲/۰۱/۲۸	۲۸
۲۹	۱۳۰۲/۰۱/۲۹	۲۹
۳۰	۱۳۰۲/۰۱/۳۰	۳۰
۳۱	۱۳۰۲/۰۱/۳۱	۳۱
۳۲	۱۳۰۲/۰۲/۰۱	۳۲
۳۳	۱۳۰۲/۰۲/۰۲	۳۳
۳۴	۱۳۰۲/۰۲/۰۳	۳۴
۳۵	۱۳۰۲/۰۲/۰۴	۳۵
۳۶	۱۳۰۲/۰۲/۰۵	۳۶
۳۷	۱۳۰۲/۰۲/۰۶	۳۷
۳۸	۱۳۰۲/۰۲/۰۷	۳۸
۳۹	۱۳۰۲/۰۲/۰۸	۳۹
۴۰	۱۳۰۲/۰۲/۰۹	۴۰
۴۱	۱۳۰۲/۰۲/۱۰	۴۱
۴۲	۱۳۰۲/۰۲/۱۱	۴۲
۴۳	۱۳۰۲/۰۲/۱۲	۴۳
۴۴	۱۳۰۲/۰۲/۱۳	۴۴
۴۵	۱۳۰۲/۰۲/۱۴	۴۵
۴۶	۱۳۰۲/۰۲/۱۵	۴۶
۴۷	۱۳۰۲/۰۲/۱۶	۴۷
۴۸	۱۳۰۲/۰۲/۱۷	۴۸
۴۹	۱۳۰۲/۰۲/۱۸	۴۹
۵۰	۱۳۰۲/۰۲/۱۹	۵۰
۵۱	۱۳۰۲/۰۲/۲۰	۵۱
۵۲	۱۳۰۲/۰۲/۲۱	۵۲
۵۳	۱۳۰۲/۰۲/۲۲	۵۳
۵۴	۱۳۰۲/۰۲/۲۳	۵۴
۵۵	۱۳۰۲/۰۲/۲۴	۵۵
۵۶	۱۳۰۲/۰۲/۲۵	۵۶
۵۷	۱۳۰۲/۰۲/۲۶	۵۷
۵۸	۱۳۰۲/۰۲/۲۷	۵۸
۵۹	۱۳۰۲/۰۲/۲۸	۵۹
۶۰	۱۳۰۲/۰۲/۲۹	۶۰
۶۱	۱۳۰۲/۰۲/۳۰	۶۱
۶۲	۱۳۰۲/۰۲/۳۱	۶۲
۶۳	۱۳۰۲/۰۳/۰۱	۶۳
۶۴	۱۳۰۲/۰۳/۰۲	۶۴
۶۵	۱۳۰۲/۰۳/۰۳	۶۵
۶۶	۱۳۰۲/۰۳/۰۴	۶۶
۶۷	۱۳۰۲/۰۳/۰۵	۶۷
۶۸	۱۳۰۲/۰۳/۰۶	۶۸
۶۹	۱۳۰۲/۰۳/۰۷	۶۹
۷۰	۱۳۰۲/۰۳/۰۸	۷۰
۷۱	۱۳۰۲/۰۳/۰۹	۷۱
۷۲	۱۳۰۲/۰۳/۱۰	۷۲
۷۳	۱۳۰۲/۰۳/۱۱	۷۳
۷۴	۱۳۰۲/۰۳/۱۲	۷۴
۷۵	۱۳۰۲/۰۳/۱۳	۷۵
۷۶	۱۳۰۲/۰۳/۱۴	۷۶
۷۷	۱۳۰۲/۰۳/۱۵	۷۷
۷۸	۱۳۰۲/۰۳/۱۶	۷۸
۷۹	۱۳۰۲/۰۳/۱۷	۷۹
۸۰	۱۳۰۲/۰۳/۱۸	۸۰
۸۱	۱۳۰۲/۰۳/۱۹	۸۱
۸۲	۱۳۰۲/۰۳/۲۰	۸۲
۸۳	۱۳۰۲/۰۳/۲۱	۸۳
۸۴	۱۳۰۲/۰۳/۲۲	۸۴
۸۵	۱۳۰۲/۰۳/۲۳	۸۵
۸۶	۱۳۰۲/۰۳/۲۴	۸۶
۸۷	۱۳۰۲/۰۳/۲۵	۸۷
۸۸	۱۳۰۲/۰۳/۲۶	۸۸
۸۹	۱۳۰۲/۰۳/۲۷	۸۹
۹۰	۱۳۰۲/۰۳/۲۸	۹۰
۹۱	۱۳۰۲/۰۳/۲۹	۹۱
۹۲	۱۳۰۲/۰۳/۳۰	۹۲
۹۳	۱۳۰۲/۰۳/۳۱	۹۳
۹۴	۱۳۰۲/۰۴/۰۱	۹۴
۹۵	۱۳۰۲/۰۴/۰۲	۹۵
۹۶	۱۳۰۲/۰۴/۰۳	۹۶
۹۷	۱۳۰۲/۰۴/۰۴	۹۷
۹۸	۱۳۰۲/۰۴/۰۵	۹۸
۹۹	۱۳۰۲/۰۴/۰۶	۹۹
۱۰۰	۱۳۰۲/۰۴/۰۷	۱۰۰

کتاب	مجلد	صفحه	تعداد	مجموع	توضیحات
کتاب الف	۱	۱۸۹۱	۱	۱۸۹۱	کتاب الف
کتاب ب	۲	۱۸۹۲	۲	۳۷۸۲	کتاب ب
کتاب ج	۳	۱۸۹۳	۳	۵۶۷۳	کتاب ج
کتاب د	۴	۱۸۹۴	۴	۷۵۶۴	کتاب د
کتاب هـ	۵	۱۸۹۵	۵	۹۴۵۵	کتاب هـ
کتاب و	۶	۱۸۹۶	۶	۱۱۳۴۶	کتاب و
کتاب ز	۷	۱۸۹۷	۷	۱۳۲۳۷	کتاب ز
کتاب ح	۸	۱۸۹۸	۸	۱۵۱۲۸	کتاب ح
کتاب ط	۹	۱۸۹۹	۹	۱۷۰۱۹	کتاب ط
کتاب ی	۱۰	۱۸۹۰	۱۰	۱۸۹۱۰	کتاب ی
کتاب ر	۱۱	۱۸۹۱	۱۱	۲۰۸۰۱	کتاب ر
کتاب ک	۱۲	۱۸۹۲	۱۲	۲۲۶۹۲	کتاب ک
کتاب خ	۱۳	۱۸۹۳	۱۳	۲۴۵۸۳	کتاب خ
کتاب د	۱۴	۱۸۹۴	۱۴	۲۶۴۷۴	کتاب د
کتاب ن	۱۵	۱۸۹۵	۱۵	۲۸۳۶۵	کتاب ن
کتاب س	۱۶	۱۸۹۶	۱۶	۳۰۲۵۶	کتاب س
کتاب ع	۱۷	۱۸۹۷	۱۷	۳۲۱۴۷	کتاب ع
کتاب ق	۱۸	۱۸۹۸	۱۸	۳۴۰۳۸	کتاب ق
کتاب ف	۱۹	۱۸۹۹	۱۹	۳۵۹۲۹	کتاب ف
کتاب گ	۲۰	۱۸۹۰	۲۰	۳۷۸۲۰	کتاب گ
کتاب چ	۲۱	۱۸۹۱	۲۱	۳۹۷۱۱	کتاب چ
کتاب پ	۲۲	۱۸۹۲	۲۲	۴۱۶۰۲	کتاب پ
کتاب ت	۲۳	۱۸۹۳	۲۳	۴۳۴۹۳	کتاب ت
کتاب ث	۲۴	۱۸۹۴	۲۴	۴۵۳۸۴	کتاب ث
کتاب ج	۲۵	۱۸۹۵	۲۵	۴۷۲۷۵	کتاب ج
کتاب ح	۲۶	۱۸۹۶	۲۶	۴۹۱۶۶	کتاب ح
کتاب ط	۲۷	۱۸۹۷	۲۷	۵۱۰۵۷	کتاب ط
کتاب ی	۲۸	۱۸۹۸	۲۸	۵۲۹۴۸	کتاب ی
کتاب ر	۲۹	۱۸۹۹	۲۹	۵۴۸۳۹	کتاب ر
کتاب ک	۳۰	۱۸۹۰	۳۰	۵۶۷۳۰	کتاب ک
کتاب خ	۳۱	۱۸۹۱	۳۱	۵۸۶۲۱	کتاب خ
کتاب د	۳۲	۱۸۹۲	۳۲	۶۰۵۱۲	کتاب د
کتاب ن	۳۳	۱۸۹۳	۳۳	۶۲۴۰۳	کتاب ن
کتاب س	۳۴	۱۸۹۴	۳۴	۶۴۲۹۴	کتاب س
کتاب ع	۳۵	۱۸۹۵	۳۵	۶۶۱۸۵	کتاب ع
کتاب ق	۳۶	۱۸۹۶	۳۶	۶۸۰۷۶	کتاب ق
کتاب ف	۳۷	۱۸۹۷	۳۷	۶۹۹۶۷	کتاب ف
کتاب گ	۳۸	۱۸۹۸	۳۸	۷۱۸۵۸	کتاب گ
کتاب چ	۳۹	۱۸۹۹	۳۹	۷۳۷۴۹	کتاب چ
کتاب پ	۴۰	۱۸۹۰	۴۰	۷۵۶۳۰	کتاب پ
کتاب ت	۴۱	۱۸۹۱	۴۱	۷۷۵۲۱	کتاب ت
کتاب ث	۴۲	۱۸۹۲	۴۲	۷۹۴۱۲	کتاب ث
کتاب ج	۴۳	۱۸۹۳	۴۳	۸۱۳۰۳	کتاب ج
کتاب ح	۴۴	۱۸۹۴	۴۴	۸۳۱۹۴	کتاب ح
کتاب ط	۴۵	۱۸۹۵	۴۵	۸۵۰۸۵	کتاب ط
کتاب ی	۴۶	۱۸۹۶	۴۶	۸۶۹۷۶	کتاب ی
کتاب ر	۴۷	۱۸۹۷	۴۷	۸۸۸۶۷	کتاب ر
کتاب ک	۴۸	۱۸۹۸	۴۸	۹۰۷۵۸	کتاب ک
کتاب خ	۴۹	۱۸۹۹	۴۹	۹۲۶۴۹	کتاب خ
کتاب د	۵۰	۱۸۹۰	۵۰	۹۴۵۴۰	کتاب د
کتاب ن	۵۱	۱۸۹۱	۵۱	۹۶۴۳۱	کتاب ن
کتاب س	۵۲	۱۸۹۲	۵۲	۹۸۳۲۲	کتاب س
کتاب ع	۵۳	۱۸۹۳	۵۳	۱۰۰۲۱۱	کتاب ع
کتاب ق	۵۴	۱۸۹۴	۵۴	۱۰۲۱۰۲	کتاب ق
کتاب ف	۵۵	۱۸۹۵	۵۵	۱۰۴۰۰۳	کتاب ف
کتاب گ	۵۶	۱۸۹۶	۵۶	۱۰۵۸۹۴	کتاب گ
کتاب چ	۵۷	۱۸۹۷	۵۷	۱۰۷۷۸۵	کتاب چ
کتاب پ	۵۸	۱۸۹۸	۵۸	۱۰۹۶۷۶	کتاب پ
کتاب ت	۵۹	۱۸۹۹	۵۹	۱۱۱۵۶۷	کتاب ت
کتاب ث	۶۰	۱۹۰۰	۶۰	۱۱۳۴۵۸	کتاب ث

[illegible]

که دریم هر دو آن آید: آنکه در روزی افزودیم شد ۱۶۰ و چون سی سال از آن طرح کردیم باقی ۱۰ سپید زالی آن روز ششم به آن آید
ایوبی ماهیست که بیان طریق عمل آن بود که ساطعی باشد و روی که بعد از سر سال ایشان بود و نوزده نوزده طرح کند آنجا که از آن
رونی آید و حاصل آن اگر زیاده از نوزده باشد آن طرح کنند تا که از نوزده مانده باشد اگر دو مانده بود و نصف و اگر سه
و شانزده و پنجه در آن سال کسب بود و الا نوزده این مجموع در لطف هر کج جمع است و تا حد پنجاه و دو سال را در سال ایشان عمل
کرده در جدولی بنویسیم و در هر ده سال سر رقم اولی رقم غنیه دوم رقم ایام ایوبی که سیاهی بود یا آب که سرخی بود بنویسیم رقم
و ناخصی و مستند و در جدول دیگر رقم کسبه بنویسیم تا هر ساطعی باشد و روی که بعد از سر سال ایشان است ۱۶۰ نقصان کنند
باقی را در جدولی طلب دادند معلوم کرد که اول تنزین چندین است و چند ماه روی از جدول و یا آب و یا زایه است و یا ناقص یا تمل
از آنجا بردارند و در تقویم ثبت کنند و چون در خل سال معلوم کرد و به حد که آن سال زایه است یا ناقص یا مستند و یا بسط و یا آب
در جدول در شماره او در خل هر ماه بردارند و هر سال افزایند و از آن خل ماه در خل روز معلوم کرد و در جدول است

[illegible]

روایتی و مستند

وہم

پست و یکم خریانی جدا و یکم بنی ذکر یا بود سیم ابرو لحد العیب بوده و به ایام که باوقات سال خلق دارد و در تقویم نویسنده
صحت بر ایام دهی باشد و بعضی بر موضع اعیان بر ایام روزی نویسنده چون طلع منازل که یکی از باب غیر حرام است مانند باد و باران که غیر
و این طلع مرد و زن آن کوکب منزل است از شمس اعیان و تقسیم منازل را به نوعی است که یکی از هر تغییر و تبدل نکند و تقسیم
بروج که بنا بر منازل قرار دارد و یکم از جیب صحرای کوکب مانند صحرای بروج و این کوکب تا به کوکب چنانکه در سنده سال شمس بر جیب کوکب قرار
یکم هر کوکب که در آن در تاریخ قرار داشته باشد روزه طلع خریف پست و تقسیم میان است و بعد از سیزده روز طلع طین بود و در
منازل هم برین حساب که تا چون کوکب منزل سماک رسد منزل جدید هم است بعد از منزل طین چهارده روز طلع کندی است که سر کرد
اقسام منازل است بر طلع این منزل بعد از چهارده روز بود و در سال بسیم طلع خریف هم چهارده روز است و در طلع هر منزل سقوط است و ایام
ایده و آن منزل پاره هم از آن منزل بود اما سادای اقسام منازل که باقی تقسیم حکایت در احوال کوکب و بعد از آن که در آن
و طلع منزل یکم بعد از این تاریخ نهاده شده و از آنجا معلوم کنند و طریق وضع منازل در تقویم آن کوکب قرار داد نصف النهار روزی که یکم نقطه
انقلاب بود یا روزی که در آن بر سر خط بود خط کوکب اول محل بود و در جات او که از آنجا در هر دو چهار و یک دقیقه و پانزده
خریف نویسنده بر مبنای دعای در طالع شهر و در میزان غفر و در جوی زای نویسنده بر کالی شمس منزل دیگر در مبنای نویسنده
باشد که منزل در افق نایب یا نقصان است و دعای که کوکب منزل مکرر کرد و اگر کم آید بر منزل دیگر جدول نویسنده ازین اول و این ماه است
و درین باد صیانت و در شمس طلع نیز الکه در او دم وقت برین درخت سیزدهم نقصان ایام اول نه خضه و مهمل شمس از افق اول او بر
باد و جوی دوم وقت خریف نه و یا سیم نقطه شده و در او دم زوال اب از وقت و از اول چله رستان کانون اول است
شمس او وقت سرما و چاک خرات اول کانون است و در این ماه لطف رستان اول شده بر است و ششم این ماه است
بسیکتن بر و وقت نشانه از شمس سقوط جره اول باشد بر خاک افتد و در چهار دم سقوط جره دوم باشد که در آب و وقت
سکین سرما بود و نشانه در خزان و در پست و یکم شمس سقوط جره سیم که بر در خزان و نباتات افتد و وقت جاری شدن آب است
پست و ششم شمس اول بر و لوز بود و آن وقت روز بود و در سیم او در سال که در چهارم در سال که لوز بود و باز در دم وقت
جبین خرات اول این و در دم اول وقت سفر دریا بود و در سیم او در خضه و مهمل بود و ششم این ماه وقت زیاده شد ایام
و پست شمس حقیقتی باد و خریف در آنجا در او دم این ماه ازین ن باد مبادی بود و در دم اول و پنج بروج و در آن چله
باشد و پست شمس نقصان ایام بر و در خزان سیم این ماه وقت حقیقت باد مبادی جاری شمالی بود و باز در دم ایام سرما باشد پست و در

[illegible]

[illegible]

شالہ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اسلام و انجیل

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ردیف	شرح	مبلغ	تاریخ
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

[illegible][illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر شربت گویند و بگویند که چه در حق تعالی است و چه در حق خودشان
بندان بسیار داشتند فایده و بیافزاید و در حق
اصح ما طریقت گفته و ساعات چهار خفته

اگر کوف در غده راجس بی طون او ابرو فایه یا شجبت عبت ترب و ابد اگر در غنق مذنب بود لون او سیاه فایه و پاناز
 هم بقدر قریب و بعد از ساعات وسط کوف عمل کنند اما مدت تاثر کوف و خسوف از ساعات مستوی ایشان بتوان دانست
 یعنی در کوف هر ساعتی را یک سال و هر پنج دقیقه یک ماه و در خسوف هر ساعتی را یک ماه و دو دقیقه را یک روز و پس چنان
 تا اینکه بود از اول کوف و خسوف تا آخر ایشان انقضای مدت تاثر ایشان بود یکی بودن منظم تاثر ایشان و از وقتی بود که از
 سطح بود آن وقت ظاهر کرده دانش این را و وجه بسیار است اما آنچه مستحسن ابرو طایفه است آنست که ساعات وسط کوف و خسوف
 و انبساط دهند و از دست که ساعات وسط کوف و خسوف را بدو ازده باشد همان نسبت ساعات معلوم تاثر کوف و
 و خسوف را باشد با ساعات ابتدا و انتهای کوف و خسوف و طریق عمل چنان بود که ساعات وسط طایفه را با این
 موجود کنند بدان طریق که ساعات وسط را در ده ازده ضرب کنند و بر ساعات تمام و دزد کوف و خسوف تمام است در خسوف قسمتی
 خارج قسمت ساعات موجود وسط باشد. همچنین ساعات ابتدا و انتهای کوف و خسوف را پس ساعات وسط موجود را در ساعات
 موجود ابتدا و انتهای ضرب کنند و هم بدو ازده قسمت کنند خارج که معلوم تاثر ایشان را بود زیرا که ساعات وسط ساعات ابتدا و
 انتهای هر یک را در جدول طایفه قرار دارند بنوعی که ساعات تمام روز یا شب یا مدت سحر در جدول جدول دارند و
 ساعات وسط و ساعات ابتدا و انتهای آن بعد از عرض جدول طایفه که جهت نظرات ساعات پیدا میکند و از آن صیغ که و یک
 را طرح کنند از یک نصف باقی ساعات زمانی هر یک باشد چون در دیگر ضرب کنند و در ده ازده قسمت کنند خارج که معلوم تاثر هر یک
 باشد فعلی چهارده قسم در صورت بعضی از کوکب ثانی و متغیر این معلوم باشد که در طایفه فنی نیز از مسجده یکبار
 و پست و دستاره را در صد کرده اند و مواضع ایشان در ملک السیرج تین نمود این کوکب را در شش قدر بر چهل داشت و در شش
 کرده اند جای که بعضی این کوکب به نفس این صورت واقع این یعنی بر داخل خطوط که این صورت از خود می شود و اینها را در جدول
 گویند و چون خوانند که از دفتر دهند که در طایفه کوکب بر نشان صورت است و بعضی خارج صورت اند یعنی در پای حیط طایفه
 صورت و یا در لب طایفه آن و آب را خارج صورت خوانند و ازین صورت معلوم میشود که در طایفه کوکب و یک در جانب شمال اند از منطقه السیرج
 و یا نزاه در جانب جنوب و دوازده و نفس منطقه السیرج اند که ناما بروج دوازده گانه از کوکب این و اما از آن جمله
 ستاره مشهوره باطلال و قوس و جبت و غنم و مزاج در خارج حیط طایفه و یک در جدول نهادیم و در پندی
 ایشان هر سال مسبوک و ازسی تا هزار و دویست سال مجروح نموده شد که چون محتاج بنوعیم ایشان شوند از آن جدول

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

چون از بساط عالم / فرزند بسید و خوش سالار
 علی در خفا / دین خود دشمنی و جوهر پاک
 شمس و کس / و کینه عداوت و کرم انسان
 و عجب در خفا / و دو چار و دور
 از غرب هفت در / و از دولت بار
 نوبت علی / در خفا کس که انکار
 و دولت / چهل سال بود از ابد او
 من علم / آیه علی

[illegible]

تمام باقی نوبتین معلوم کنند و اگر در این میان بود که از سید ایام معلوم شد و هشت سال بدو از ده برج و هشت جا که
 دو از ده سال حمل باشد یا زده سال را پیشتر ده بود و از او همچنین بقدر یکسان تا چون نوبت بکوت رسد او را یکسال
 نصیب شود که آسانی جدول نماید و علی بن ابی طالب که در سالهای ماضیه کلی ۲۰ افزایند حاصل راه لا قمره
 کنند که اگر از مضمون چیزی مانده نوبت برج حوت بود دیگر چیزی با مانده و در آن جدول طلب دادند اگر مثل آن یافت
 شود آن نوبت را دو و اگر یافت نشود عدد دیگر از ده باشد و بدان نزدیکتر نظر کنند تا بر کدام برج است برج باقی برج
 نوبت بود مثالش در سال چهار صد و ده پست و در آن نوبت دوم شد چهار صد و هشت و هشت و نوبت که در آن بود
 جدول خود در جدول سال این قسم در برابر هر سال که در سال نوبت سلطان باشد برین قیاس در هر یک که جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

 و اوسط آن جان بود که هر یکی از سادات و اس و دب را هشتاد و پنج سال نوبت و هشتاد و پنج سرف ایمن از سید
 چنانکه اول شمس را ده و دوم قمر را ده و سوم اس را ده و چهارم مشتری را ده و پنجم عطارد را ده و ششم زحل را ده و هفتم زنب را ده و هشتم
 مریخ را ده و نهم زهره را ده و دهم سیاره هفده باشد که از نوبت نه باشد و هشتاد و پنج و در این است که اینان بود که سالهای ماضیه کلی را ده
 نقصان کنند باقی مانده ۷۵ قمره کنند خارج قسمت ابتدا کنند بجز بر نوبت اشراق هر کس یکی حساب کنند چنانکه منتهی شود
 بر پست که نوبت که است و باقی از قسمت هر او باشد مثالش در سال چهارده و ماضیه کلی نوبت که معلوم کنیم نوبت که ام سید است
 و صد و هشتاد و از ده نقصان کردیم باقی مانده ویت و جمل این را بر هشتاد مانده چنانچه و پنج قسمت کردیم بیرون آمد خارج قسمت نوبت باقی
 مانده پازده ابتدا بجز کردیم منتهی شد مشتری آن پازده باقی قسمت نوبت عطارد و باشد چنانکه تا چهار صد و هشتاد و نوبت عطارد با
 و از چهار صد و هشتاد تا پانصد و جمل و پنج نوبت زحل رسد و انصراف جان بود که در دوری از فردا اوسط و اگر بود که یک و هفت و نیم
 بر نوبت شرفها و صاحب گوی دهند شمس را ده و قمر را ده و اس را ده و مشتری را ده و از ده و عطارد را سیزده و زحل را پانزده
 و نوبت را ده و پنج است و در این است و این در سال چهار صد و هشتاد و ماضیه کلی نوبت اول مشتری بود و هشتاد و پنج سال را یکی
 تسلیات و انتفاعات نناده شد تا چون از سالهای ماضیه کلی چهار صد و هشتاد و هشت نقصان کنند باقی در آن جدول طلب دارند و موضع
 فردا معلوم کرد و اگر بود از نقصان زیاده از هشتاد و پنج مانده هشتاد و پنج و در آن نقصان کنند تا که از هشتاد و پنج مانده جدول را
 در آن جدول جاب دارند نوبت فردا انصراف حاصل آید چون نوبت را در معلوم شود آن نوبت ۱ و ۵ و در هشت و نوبت

شانه

28

معمای کت در تزیین الحاکم ابتدا لازم است فرد ارکته حاضر باشد که دو کاس که در تزیین فرد ارکته عدد س باشد ابتدا از ۱
شروع نماید و در اول مذکور اینست

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80																				

در بیان این فکر بکلیت متن خطاب بر بنی است ۱- ۵ و در باب ۱۵۱ او علامه در ۱۴ و در ۱۴ و ۱۴

[illegible]

کتابخانه و موزه سینه و باقی را به انبار تحویل کرده و دو ساله آن را به یک معلوم کنند مناسب در تاریخ چهارم و ده ماه شهری

کشته بود از ابتلائی عظم - از کتب مجمع فتاوی گویم بانی این اثر مرقوم : ۹ این توبه شمس ابنه مرسته جارد و غنا و دو یک

غالی نشاءه بوجه حقیت زهره رسد وان در سال شصت و هشتاد و بی یکی باشد واقعه اعظم بالعصا بدین سبب در کتب و اخبار موجود

و در حال مجرای و این شش بیدار باب اول در صورت چپ و در مجرای بروج و در مجرای بروج از معدل الفار و جابجاء ارتفاع کوکب

و چون باید طول و کوتاهی تعاد در بر عاشر دین متکلف بدین فضل عقل اول در هر شصت چوبه مرقوم شود

ان قوس باشد و بجای آن یک قوس بر قطری اندک به یک طرف او متصل بود و چپ ربع و در نصف قطر باشد گویان

[illegible]

عبدالله اوج محمد صاحب جان بود بولک مرغی پست خوش شکم بود و مرغی پست شکم صاحبان سید و جود بالایت و نام آن مرغی پست
 اما در تنه قوس و کوفتن حسا قوس منته و قوس ارجب اچنان بود که نظر کن که اگر قوس کنه از نو درجه بود قوس منته باشد و اگر زیاده از

نود و گز ارغف و در کعبه دشت و است این قوس را از طرف دهنه نقان کنند باقی مانده قوس منتهی باشد و اگر بیشتر از حد و

بر دو کوزه از دین و دنیا دوستی از دو نفعان کند باقی کس نفع بود که زیاد از دینیت و خدا بود که در سعید و شفت

نقصا را کند باقی دوس متغ باشد و چون دوس متغ معلوم شد مابین جدولی جنب چپ موضوع است که آن دوس را در طول جدولی در آورند

در دوپ اوصله ای تجدیل پاپی السطرس برده اند و اگر چه معلوم باشد و خوانند که ترس او معلوم گشته طریق عمل بیان بود که احب کرد و هر یک

چهار دانگ از بخش باید رعایت کرد و بیعین او بود و اگر بخش نباید از بر او بود و بلکه از او بود و بر او بود و بر او بود

تاکام او معلوم گشته و از آن مقصود خراسته و تفاوت با این از کمالی که بعد از او بود معلوم گشته و از آن حاصل خراسته و آن مقصود از آن حاصل خلوت

گفته تا دقایق و ثانی نفوس معلوم کرد و غسل در دم و حرکت سهم و نفوس در احوال کوی صنف از نفوس باشد و از آن چه میگویند

نیز خوانند و این روشی دیگر استیم و در نظر آن که متصل بود بر طرف ان قوس و سپس طرف ان قوس و موضع نمودی

لا از دیگر حرف آن کس جان طرد افع بود پس سم رنج در پس رنج دور نصف نظر باشد و نصف دور دیگر باشد و دور نام
را سمی در دو از جدا حب سم صاحب آن که از خود دور بود و حب تمام آن تار بود که در شفت

و انحصار بر دو اصل جدول پست سهم حاصل از عوارض جوی که در کتب قدسی ذکر شده و در زیر جدول پست تمام آن مابین علوم سه باشد.

عمود بیاض که در بیضی طرف
آن قوس ۴۵

وزیر اعلیٰ اور وزیر خزانہ

وَالْأَسْبَحُ وَالْمُسْتَعِشُّ

۱۷

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

غایه ارتفاع یعنی با دوازده قوس بود و در دایره نصف النهار که واقع شد میان قطب افق و در این معدل النهار و ان مساوی ارتفاع قطب معدل النهار باشد طریق معرفت این که بر بیاض ساحت که این ارتفاع و جوهانی بود و توان نمود پس روی که خوانده عایشه ارتفاع کتاب معلوم کنند با دوازده قوس و در یک حالت ارتفاع یکی در ثوابت می باشد و دوازده قوس پس نظر کنند از ارتفاع کتاب یا بعد از آنکه از کتاب ارتفاع نشان کنند اگر جنوب بود ارتفاع از این ارتفاع باقی حاصل نام عرض بلد باشد که اگر یکی از گوشه ها باشد معلوم شد طبقه زمین و در این ارتفاع در وقت نصف النهار معلوم کنند فردریس این فردریس اتصال کنند باقی را تصحیف کنند و آن نصف را باقی از این دوازده قوس از آن مقدار که حاصل میمانی عرض بلد باشد انقل بدو و آن مقدار قوسی بود و در این معدل النهار که واقع شود میان نصف النهار و جوهانی و نصف النهار و طریق معرفت این که بر بیاض ساحت که این ارتفاع معلوم کنند عایشه تفاوت میان غایه ارتفاع و تمام عرض بلد یکدیگر و آن میل آفتاب بود و آن دوازده قوس از این معدل میل اول قوس که نتواند باشد معلوم کرد و آن نصف النهار و از این تقویم آفتاب بطول بلد طیفه لا محاله مقابله کنند اگر مساوی بود که باشد طول آن بلد مساوی طیفه لا محاله بود الا مقایسه میان مطالع هر دو نتواند یکدیگر نه بلکه مستقیم آن تفاوت با پس الطول بر باشد اگر باشد الفاصل مطالع بلد هر دو راست است آن فضل بر طول معلوم که بر طول لا محاله از این ارتفاع است تا طول بلد نام هر دو معلوم که در دوازده قوس باشد و در وقت ارتفاع هر عاشر حوض خارج و عاشر معلوم کرد و در این ارتفاع که ارتفاع درجه عاشر معلوم کنند میل درجه عاشر جنوبی که ذکر رفت بر طریق حساب ماحول معلوم شد پس نظر کنند اگر آن میل غالی بود یا تمام عرض بلد و ادوات از این دوازده قوس حاصل باقی غایت ارتفاع درجه بود و در وقت ارتفاع هر عاشر حوض خارج و عاشر معلوم کرد و در این ارتفاع که ارتفاع قطب ملک البروج که از عرض تقویم و ارتفاع و اعطای که ایک دست شرق و دست ارتفاع و معدل النهار و قوس النهار و مطالع خط استوی و بلد و مطالع هر دو مطالع طالع و عاشر و این بر نه فصلت است و در وقت ارتفاع قطب ملک البروج که از عرض تقویم رتبه خوانند و آن انحراف قوسی باشد از دایره وسط النهار و بدین که واقع شود میان قطب خانه ملک البروج و افق و طریق عمل چنان بود که چپ درجه عاشر بر چپ قوسی که میان طالع و عاشر بود و در میان سانج و عاشر بود که کدام که کمتر بود درجه باشد خط قسمت کنند خارج قسمت چپ نام ارتفاع قطب ملک البروج بود و قوس از این معدل چپ معلوم کنند و از این مقدار بقیه باقی غایت ارتفاع ملک البروج بود و بر چپ دیگر چپ عرض بلد بر چپ تمام میل در مطالع خط قسمت کنند و حاصل را قوس بگیرند و معدل چپ و میل ثانی تر چپ این طالع از این دوازده قوس حاصل میمانی و دو یکدیگر که در کتاب

[illegible]

در این خطه که حاصل قدرت بود و در دیگر مذهب اشیاء باطله و اجیب عرض به عرب کند و حاصل در این خطه
عرض به قسنت کند خارج قسنت قدرت بود پس چسب قدرت از این که میل با یکدیگر جنون بود و با هم میل
نماند حاصل به بل مست بود جنون و از میل دجه نماند بود و حاصل کثر بر اقل تعدیل بود و اگر فصل قدرت را باشد قسنت با یک
جنون بود و اگر فصل قدرت سست شرق و تعدیل سست شمال بود و اگر فصل قدرت با چسب سست شرق بود و تعدیل سست باشد
خبر تعدیل سست و چسب سست بود و در این خطه قسنت چسب سست بود و در جدول چسب سست که دانسته است شیاع
الخطاط انقباض با کونیا معلوم کرد و در موقت تعدیل النهار و قوس النهار انقباض با کونیا تعدیل مدارات بود
و مدارات بود و می گویند میان این دایره و اصل که در نقطه جنوب و مشرق یکدیگر و این تعاضل باشد میان نصف النهار و خط
دور خط استوایی تعدیل النهار بود و نصف قوس النهار سست ربع دور باشد و بر صوی که در نقطه انقباض قوس افق شوند و طلوع و غروب
تعدیل النهار ربع دور بود و مدار اول نامی باشد و در دیگر یک ربع قوس النهار باشد و در موص باشد تعدیل النهار متعادل باشد که از این
و نسبت النهار در نقطه کعبه و این از دقت انقباض است و این باشد یکی مقدار بود و چنانکه در میل گفته شد طریق عمل چنان بود که در عمل
طه در طل میل اول در کونیا معلوم القوس و باطل بعد از معدل در کونیا و عرض نقطه ضربه باشد حاصل چسب تعدیل النهار باشد و در دیگر
پس تمام سست مشرق را چسب تمام میل دل باشد از معدل النهار حاصل آید و از این از انقضای گفته قوس باقی تعدیل النهار باشد
و بعد دیگر چسب سست مشرق در این عرض به عرب کند حاصل چسب تمام میل باشد از معدل النهار قسنت که خارج است تعدیل النهار
چون مطالع خط استوایی معلوم باشد و تعدیل النهار یکی یعنی تعدیل النهار نقطه انقباض معلوم باشد و چسب مطالع برزو حاصل آید چون
تعدیل النهار بر فردی که در جهت خط طالع هر که در ربع دور افزاید و تعدیل هر فردی که در جهت قسنت خفی بود از نزد نگاه حاصل آید و این
نصف قوس النهار باشد و نصف او قوس النهار باشد چون از این باز ده قسنت که ساعات نماید بود و الله اعلم

قطب طاهر

در مطالع خط استوایی و مطالع قوس بود و در دیگر معدل النهار که با قوس از فلک الارض طلوع کند و این قوس بر وجه راه دوم صوی و مطالع
کویند و در خط استوایی میان خط طالع و دایره میل که یکی افق باشد میسر شود یعنی آنچه میان دور دایره بود و در معدل مطالع بود
مراکز از بروج که در میان این دور دایره میل افتد و در افق باطل میسر شود و این و خط طالع که با قوس از بروج که در قوس مطالع
دایره ابدی ظهور شود و مطالع خط استوایی را مطالع فلک سقیم و که منتصبه کویند چون مدار از نقطه اعتدال و انقباض
برج بر بروج بر آید و اگر مدار اعتدال که در اول ربع و نیم ناهل تعدیل باشد باقی دوم چنانکه تفاوت میان ایشان بخورد باشد

ک

ک

از بعد از نقطه اول که یکسره باشد پس می آید اولی وانی دوم - مع درجه زیادند باشد و درین وقت که چنان بود که پست تمام
تمام ترسی که میان نقطه اول باشد بود و درین وقت که یکسره باشد بر پست تمام پیل ان و نه خط نمک که پست تمام
مطالع تمام این فوس حاصل آید و در جی دیگر پست قوی که در پست تمام پیل کل فریب است و در پست تمام پیل کل در وجه
قوت که حاصل پست مطالع بود و در جی دیگر پیل کل در وجه و درین وقت که پست تمام پیل کل در وجه و درین وقت که پست تمام
در جی دیگر پیل کل در وجه و درین وقت که پست تمام پیل کل در وجه و درین وقت که پست تمام پیل کل در وجه و درین وقت که پست تمام
سند و مطالع تمام در معلوم نوالی که درین طریق که در کسین در وجه و مطالعش را از نصف در نصف است که انداخته اند - سند
مطالع مطالع آن قوس باشد که باقی باشد از نصف دور - و در وقت مطالع بلد چنان بود که در نصف شمالی نصف البروج بلد حاصل
شود و در جی دیگر در جی پست ارتفاع قلب نصف البروج بر پست خود در وجه باشد و در مطالع البروج خط استوی است و در اول خط
و این است که در جی که در البروج است و در وقت است در جدول ابرار که در جی مطالع بلد و غیره لا محاله و در مطالع بلد دیگر
مطالع باشد بطریق دیگر که در مطالع کرکوک و در جی مطالع کرکوک بود و در مطالع کرکوک بود و در مطالع کرکوک بود و در مطالع کرکوک
در نقطه که کرکوک نصف البروج باشد بر نوالی و در جی کرکوک در جی بود و در نقطه البروج که کرکوک است نصف النهار که در جی کرکوک
از نقطه تعیین بود و در جی معلوم الفوس باشد در جی کرکوک پس در جی باشد و در افق خط استوی هم مان مطالع و آن را هم باشد چنان
و چون خواهند مطالع کرکوک پس معلوم است طریق موفقی که آن بود که در جی مطالع کرکوک را در چپ بود و از نقطه انتقال
از پست و حاصل را قوت کنند بر پست تمام بعد از او از معدل انتقال خارج پست تبدیل بود و در جی مطالع کرکوک
معلوم که در تبدیل باشد پس اگر کرکوک از نقطه انتقال پسین متقدم باشد تبدیل از نو و بکافند و اگر بر مانده بود از نو
و اگر نقطه انتقال پسین متقدم باشد از دوت و شش و بکافند و اگر ناخو باشد بر دوت و شش و از ایندانی حاصل مطالع
کرکوک و نصف النهار یک مستقیم و بر جی و دیگر نقطه که اگر به کرکوک از مقابل از پست بر نوالی البروج بود تبدیل از ایندانی که
بر مطالع البروج نقطه انتقال پسین متقدم و اگر بکافن نوالی بود از انتقال کنند مطالع کرکوک حاصل آید هم یک مستقیم از
مترس کنند در جدول مطالع ملک مستقیم در جی کرکوک معلوم کرد و در جی دیگر کرکوک از معدل النهار شمالی بود و در جی مطالع
او از ایندانی که در جی بود و در جی از قوتیم او بکافند حاصل باقی را خالصش جدول مطالع کرکوک که در افق کرکوک بود و از
معدل از بعضی بلدان شمالی گرفته بود و در جی او از قوتیم کرکوک شمالی بود و از جی که از جی مطالع کرکوک

بود از جدول طلوع بهسریج چنانکه مستقیم محسوس کنند و بهر معلوم کردند و طلوع و غروب کوکب مطلع طلوع
 و غروب کوکب قوسهای دوازدهم جدول است و اول آن غروب کوکب که کوکب طلوع کند و طلوع غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 جدول و غروب کوکب که کوکب طلوع کند و طلوع غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 او بود و هر کوکبی که از این باشد طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 نظر کنند اگر کوکب از جدول پانزدهم باشد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 باقی با حاصل مطلع خارج بود و چون طلوع طلوع او بود و چون طلوع طلوع او بود و چون طلوع طلوع او بود و چون طلوع طلوع او بود
 در جدول معلوم کرد و بهر کوکبی که در جدول معلوم کرد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 باقی با حاصل مطلع او بود و چون طلوع طلوع او بود و چون طلوع طلوع او بود و چون طلوع طلوع او بود و چون طلوع طلوع او بود
 انصاف از کوکب بر مطلع طلوع افزایند مطلع طلوع در جدول معلوم کرد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 و کوکبی که طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 خارج قسمت سیم حاصل بود و قوس او از جدول سیم معلوم کنند و فصل او بود و بهر کوکبی که از این باشد طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 انصاف کوکب غروب که در جدول معلوم کرد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 سیم فصل او باشد پس اگر ارتفاع شرقی بود فصل او از نصف قوس انصاف نقصان کنند و اگر غربی بود از این باشد باقی با حاصل
 و اگر بود از زمان طلوع آن کوکب تا وقت ولادت پس مطلع طلوع آن کوکب باشد اگر بود و اگر از این باشد طلوع طلوع
 چون از جدول طلوع معلوم کنند در جدول طلوع معلوم کرد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 طلوع معلوم کرد و چون از جدول طلوع معلوم کنند در جدول طلوع معلوم کرد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 در جدول طلوع معلوم کرد و چون از جدول طلوع معلوم کنند در جدول طلوع معلوم کرد و طلوع و غروب آن کوکب معلوم کرد و طلوع و غروب کوکب قوس بود از جدول پانزدهم
 ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند
 ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند
 کنند و تفاوت میان هر دو کوکب بگیرند بعد از انصاف بود و چون بعد از انصاف بود و چون بعد از انصاف بود و چون بعد از انصاف بود
 و حاصل را بر دو از ده افزایند اگر میل اقباب شمال بود و یا از ده از ده بکاهند اگر میل جنوبی بود حاصل باقی باقی ساعات
 شب بود و اگر بعد از انصاف بود و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند و ساعات در جدول طلوع معلوم کنند

از این

ج

کوکب

۳۳

J.

[illegible]



کلو خام آن است رجه - و این را کشت اسطوخودوس چون قرون الارض باشد کند را کلو کین وسط
 در غایت او نیم در قری و آن قری بود که نه و زویم کرد باشد و در جویان مسیده و از دویست جاد و در روز ده
 ساعت دیت و بگو باشد که از خامش اینست رطبه - و این را کشت اسطوخودوس چون قرون الارض باشد
 از زرد و ارکنت اسطوخودوس نیم در قری باشد و آن قری بود که نه و زویم کرد باشد و در جویان مسیده
 و زرد است و شش در دویست و یک ساعت و چهار دینو باشد که از خام آن اینست رطبه و این کشت اگر خواهد
 طین او در لاجان بود که بعد میان قرون و در جویان تخن کرد به سیر و سکه آن سیر و در جویان و بقیه دسی مرغ
 نمایه کشت که قرون الارض بود یا میان الارض و قرون بود که کشت که قرون الارض بود خارج است ایام
 تبدیل باشد و اگر چه با نمانده باشد در پخت چهار کشت یکبار یکبار بر سر و سفت کشته ساعت و دینو تبدیل باشد
 آید و کرات تبدیل و در حال سیر و سفت کشته هم ایام ساعت و دینو تبدیل کردن آید از کشت اسطوخودوس
 نقصان کشته قرون الارض باشد یا بر او این کشت الارض بود به مدت از راه قمر تا سحر و اگر قرون الارض باشد
 بعد از این ساعت تا کشته بر سر و سفت کشته خارج کشت تبدیل باشد در صورت دوم بر کشت انفرادی آید و در اول کشت
 اگر نقصان کشته هم راست باشد از از تاریخ ولادت نقصان کشته تا تاریخ سطر معلوم کرد و در وقت سطر قرون
 بر وقت طلوع بکشد یا شب اگر بر طلوع بکشد تو هم شمس نصف النهار و در مقدم کرد و مطالع ملک مستقیم محراب زوال
 جدی حاصل کرد و مطالع قمر ولادت بیلد نقصان کشته حاصل دایر باشد از وقت رسیدن آفتاب نصف النهار تا قمر زمان
 سطر و ولادت شب طلوع که مطالع نیز آفتاب نصف ایستاد و ملک مستقیم آید از اول جدی از مطالع قمر ولادت
 بیلد نقصان کشته باقی دایر باشد از وقت رسیدن آفتاب نصف اللیل تا زمان سطر نقطه و چون دایر را خوانی کشت
 حقیقی کشت در وقت کشته خارج ساعت بعد باشد از نصف النهار تا سطر بر آن ساعت تو هم قمر استخراج کشته مطالع ولادت
 بود عیب این نه دارد اگر موقع قمر در آن برج آید مطالع ولادت است و یا در آن برج باشد و لیکن کابیس
 ده در ده در وقت باشد هر یک در دینو پیش آید و یا باز پس شوند تا قمر مطالع ولادت نزدیک شود اما کمال دینو زمان
 را بر طین مذکور عمل کرد و تو هم قمر بدان آید که مطالع ولادت باشد و جهت تسهیل جدول
 فل جدول الجبل سحر رحه امجد جدول ساخته است که چون باطلع و قمر و سحر و قمر معلوم در جدول در آن کشت

از مطالع قمر

[illegible]

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840.

[illegible]

[illegible]

٦

[illegible][illegible]

نصف النهار کوز و دو قطب

[illegible]

دو نقصان کنند باقی قوس ثانی بود اگر چه اقرب کوکب فوق الارض و یا تحت الارض از خانه گرفته باشند
 مجموع قوس اول و از قساع باشد قوس ثانی بود اما کوکب و در حد تفاوت میان مطالع کوکب و مطالع می آید و در خانه
 با ربع کوکب که قریب باشد خط استوا معلوم کنند که آن بعد کوکب باشد مطالع از خانه یا ربع پس چش قریب
 تمام بعد کوکب از معدل النهار نصف است و حاصل قریب بعد کوکب بود از نصف النهار رسب بعد از معدل النهار قریب
 تمام بعد از نصف النهار خط ضرب است حاصل قریب بعد کوکب بود از نصف النهار رسب بعد از معدل النهار قریب تمام
 بعد از نصف النهار محاسب کنند خارج قسمة است اول باشد چون از معدل قریب قوس کنند قوس اول معلوم گردد
 سه نظر کنند که اگر کوکب فوق الارض باشد و بعدش از معدل النهار شمال بود و یا تحت الارض بود و بعدش جنوبی ظاهر
 میان عرض بلد و قوس اول معلوم کنند از قوس ثانی خوانند اگر کوکب فوق الارض باشد و بعدش شمال بود و مجموع عرض
 بلد و قوس دوم بود و اول قوس دوم بود اگر کوکب فوق الارض باشد و بعدش از ربع گرفته باشند و یا تحت الارض
 و بعدش از ربع گرفته باشند در این صورت قوس اول و عرض بلد را با هم جمع کنند و حاصل را از معدل النهار قسمة کنند
 از باقی باشد قوس دوم بود پس قوس دوم در ربع تمام بعد کوکب از نصف النهار خط ضرب کنند حاصل بعد کوکب
 باشد از دایره اول صورت از قوس کنند و پس تا شش بگیرند از اربع قوس سوم قسمة کنند خارج قسمة رسب
 عرض افق حادث کوکب باشد و چش همان است که گفته شد در مطالع معج و در حادث معج کوکب آن وقت
 بود که از دایره معدل النهار پانزده نقطه اول پس و افق حادث آن کوکب که مطلوب باشد در ربع معج بود و باشد از خط
 البروج که افق حادث بر آن بود که در دایره مطالع البروج باشد در ربع معج او بود و نیم او باشد مطالع قوس
 اربع هر کوکب که افق حادث او افق ولادت بود مطالع معج او مطالع طالع او بود و هر کوکب که افق حادث او غیر
 این ولادت بود مطالع معج او مطالع طالع او بود در افق جنوبی که عرض مساوی و صاف و ولادت بود از مطالع
 شمالی مطالع جنوبی معلوم تر است که مجموعی که مطالع نظر آن کوکب در افق شمال گرفته نصف دو برابر او اضافت کنند
 و اگر از دو زیادت شود و در دو نقصان کنند باقی مطالع معج آن کوکب بود و هر کوکب که افق حادث او از دایره
 نصف النهار بود مطالع معج او مطالع مر او باشد و طریق عمل مطالع معج کوکب که در میان او باشد چنان است
 که تعدیل النهار آن کوکب در افق حادث او و مطالع مر او جنوبی که در تمامه بگیرند شد معلوم کنند پس نظر کنند که عرض افق

حادث بود متوسل کند در معجم او معلوم کرد و همچنین مطالع معجم چون در جدول مطالع که عرض افق غایت بود متوسل کند
در معجم او معلوم کرد و اگر خواهد نصف دور مطالع معجم جنوبی افزاید که زیاد بود و شود دورا و بعد کند
با فایده در جدول مطالع شمالی که عرضش موافق افق حادث بود متوسل کند در معجم او معلوم کرد
در مطالع ساعات مطالع انظار و مطالع لایحه حوادث ان ساعات از جدول
ایم افق شبه کوکب یا در ان ساعات مطالع انظار و مطالع لایحه ساعات است و ملک را و ان ساعات
در ان ساعات مطالع و خلاف نوالی بروج بعد از سدس و ربع ثانی نصف دور است و ان ساعات بر نوالی بود ان ساعات
انظار را و انظار بر نوالی خوانند و انظار مطالع نوالی بود و انظار مطالع نوالی خوانند و انظار مطالع نوالی خوانند
عمل مذکور مختلف است و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
که منصف البروج را از جدول مطالع کوکب که در پیشین دایره ممتد بر دایره فتم منصف نوالی خوانند و ان ساعات مطالع
که در پیشین دایره عرض بر دایره فتم منصف نوالی خوانند و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
بطریق مستقیم است و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
دور بر میسر است و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
در بر جدول و نصف دور مطالع معجم او از جدول مطالع سدس و ربع و ثانی و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
مقدار مطالع معجم نقصان کند تا مطالع انظار این حاصل آید و چون از ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
جدول مطالع حال که در ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
جنوبی با نصف دور مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
که در ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
خوانند و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
واقع شود و فتم منصف نوالی خوانند و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع
کوکب یا بر جدول مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع و ان ساعات مطالع

و در انظار اسیر

حاصل آید از تقاطع ابرو در نصف سیار از آن افق در موضع و در ربع اول و در طرفی مثل است از اول مطالع می بیند که
 در جدول مطالع ابرو در یک سیم محور من اول لندن می بیند ربع این باشد و تقاطع ربع ابرو در ربع اول
 بر مطالع ابرو که از آنجا در تقاطع میان مطالع حاصل مطالع می کند و ثلث آن تقاطع بر مطالع می آید از ابتدا مطالع
 بجهت آن و ثلث سیم حاصل آید و بعد از آن ثلث و در مطالع سیم این از ابتدا مطالع سیم این باشد مطالع
 و در جدول یک سیم می کند از مطالع سیم این سیم این معلوم کرد و در تقاطع ثلث ابرو باشد و در
 ثلث این در مطالع ابرو که با سیم و در طرفی حارم طرفی است که این مطالع را بر و در جدول
 الهام تقدیر کنند و این ابرو در موضع تقاطع این حادث کوک باشد الهام در مطالع می آید و این در
 افق حادث آید که در موضع تقاطع این و در ابرو در موضع تقاطع این در مطالع سیم این در مطالع سیم این
 کوک باشد و جمع نه ابرو اگر کوک و عرض باشد در کوک مطالع هم او باشد و این حادث در مطالع
 منقلب می یابد و در جهتی یافت می آید باشد که از عرض این می معلوم شود و در مطالع این در مطالع
 بود و بر عکس و این مثل ابرو استخراج می آید که محقق است و در طرفی مثل این جهان بود که سیم که کوک از نصف مطالع است
 که این در ربع عاشر است تا ربع بر تقاطع در ربع مطالع او را یافت حادث او معلوم کنند و سیم در ربع
 بر او از ابتدا و نقصان کنند و محقق اگر کوک در نصف بود و این میان ربع و عاشر هم بر تقاطع در ربع مطالع او معلوم
 کنند باقی حادث او در طرفی مد کوک سیم و در ثلث از ابتدا و نقصان کنند تا در موضع زیاد مطالع نظر است و این
 حاصل آید از موضع نقصان مواضع است و این مطالع را نگاه دارند که در تیرات بکار آید اما در بر و این در
 عرض افق شاعات بعد میان مطالع طالع شاعات با مطالع نظر و هر کدام که در ربع باشد گرفته چپ او را و در
 بلد مخطوب بکند و قدس حاصل آن جدول چپ معلوم کنند از اوقوس اول گویند و چپ تا شش بگیرند و از آن مخطوب گویند
 انگاه چپ تمام بعد مطالع را در چپ عرض بلد ضرب کنند حاصل را در مخطوب قیمت کنند و قدس حاصل بگیرند و در جدول
 چپ عرض افق حادث شاعات مطلوب و نظر او حاصل آید شمال یا جنوبی پس مطالع به این شاعات در جدول
 عرض افق حادث او متوس کنند تا مواضع شاعات حاصل آید و تقاطع این بر شاعات از اتمام معلوم کرد و این اگر ان شاعات
 از اتمام معلوم کرد و این اگر ان شاعات یعنی باشد نظایر ان شاعات سیم باشد و بر عکس و این مطالع شاعات به چپ خوانند

مطالع

۳۱

مساحت دارد و سهم تیسر آن استخراج بعد نسبت که میان دو کوک واقع شود و با میان کوکی و درجه با میان درجه و کوکی
و با میان سهمی و کوکی مقدار انکسار بر باشد بر حالت مطالع این اصل تمام دارد و از جمله اسرار نجومی است خانه
نقش را حکم فاضل کامل کرده است که التیسار در بین دو عین لایبیب الالب و لایبیب الالب است پس هر که محتاج
نیز نسبت لادقوق کلی داشته باشد از غایت این علم شریعت مجرب باشد حکم فاضل بطریق است و آن است
نیز در جدول درین معنی است که اگر است از آن جدول که نشان داده اند و درین معنی است تیسر در مطالع
البد و درجه سهم است و در ذات الابد و درجه التو لتعرف الخد مع النفس و آنچه خطوط من السطوح و درجه در مطالع
لایحانه مرز آن حال کل درجه است و اقل انما غایب الطوسی و درجه در معنی این کوخین فرموده است که از تیسر در مطالع
حاصل از نفس را عارض شود و مایه حق و مرز و امثال آن معلوم شود و از تیسر سهم الحادۃ حال با آن کوک و در کوک
و بود و این و از تیسر نیز احوال که در نسبت بنفس عارض شود و چون شاطوغم و نبات و الغلب اطلاق و از
تیسر شمس جاه و بهترین در جهت طول و سلم و امور که بین خلق دارد و از تیسر عارض جایی که نسبت بر زمین
و طالع و زمین باشد و آن کشتن و بدان و عمل این تیسر در دو قسم است یکی تیسر طالع و لایحانه اصلی و دوم تیسر
و مطالع اصلی جایی بود که تیسر کوکی یا در بیل محرم و شجاع یا در کوکی یا غران چون درجه تیسر معلوم باشد و در
مجموع طابق موقوفش آن بود که در و بلی که در تیسر کشته میسر شود و آن دایره که تیسر را به آن تیسر کشته از تیسر
ایک کوس پس اگر تیسر در مطالع بود و یا دلیل بود که بر درجه طالع باشد و میرا به هم با شجاع یا به یونان باشد
مطالع میرا به هم و دلیل و اگر میرا به هم و یا دلیل بود که بر درجه طالع بود مطالع نظر میرا به هم و دلیل و اگر
میرا به هم و یا دلیل بود که بر درجه طالع بود مطالع میرا به هم و یا دلیل است و اگر میرا به هم و یا دلیل بود و یا دلیل
که بر درجه طالع بود مطالع نظر میرا به هم و یا دلیل است و اگر میرا به هم و یا دلیل بود و یا دلیل بود و یا دلیل
مصحح میرا به هم و یا دلیل است و اگر در نصف باطل بود مطالع نظر میرا به هم و یا دلیل است و اگر در نصف باطل بود و یا دلیل
مطالع میرا به هم و یا دلیل است و اگر در نصف باطل بود مطالع نظر میرا به هم و یا دلیل است و اگر در نصف باطل بود و یا دلیل
ولادت نارسیدن آن تیسر را دلیل که آن مطلوب بود معلوم کرد و تقوی و اگر از آنکه به اندک در فلان وقت
از تیسر درجه دلیل از دلیل که مطلوب باشد کجا رسیده است از آنکه از ولادت تا آن محدث معلوم کند و هر یک

طالع

و

شمسی را یکجهت در شش روز یکبار قیاس حساب کنند و این پنج را بر طالع جدید یا بر طالع نظیر او اگر میسر بود
درجه طالع یا سابق و در بر طالع میسر خط استوی و یا نظر او اگر میسر بود درجه عاشر و یا رابع بود و بر طالع میسر معجم
افقی حالت اگر میسر در نصف صاعد بود و بر طالع بطریق حالت اگر سر در نصف صاعد بود باید افزود تا مطلق طالع
میسر را حاصل بیرون آید و در طالع راجع به منوس اند از آن دلیل در طالع یا سابق بود و در طالع خط استوی
منوس کنند از آن دلیل را عاشر یا رابع بود و یا در طالع البروج شمالی که موافق افقی طالع بود و اگر دلیل در نصف
صاعد آید به منوس کنند تا معلوم گردد که آن دلیل در سمت جنوب است و گاهی رسیده اند اگر لوک
در نصف صاعد و نظر آن منوس باید وقت و درجه تیسر را در وقت خوانند و صاحب طالع را تا نام و دو و ... تیسر طالع
خوبست و این بیان بود که طالع خلیل سال عالم و موایب را و دیگر دلائل خلیل ابا حرام معاد است که اگر
بعد و منوس تیسر کنند تا احوال یکدیگر و به آن سال و اوقات ظهور این تاثیرات معلوم گردد و هر چند علی آید
تیسر و افتاب مایل نقطه خلیل بر بوی که در مقام مردم چنان کرده اند طالع سال عالم جهت احکام سال
و همچنین جهت طالع خلیل موایب پیشند که مولود دگر نام ریح علی کرده اند نظر کنند به بوی که آن ریح کرده باشند چون
افتاب بر اصل خود برسد بر طریقی که طالع سال علی میکند طالع خلیل مولود علی کنند و هم بر طریقی مذکور است
طالع خلیل ماه جاه و دلائل آن جهت احکام ماه علی کنند بعضی نظر کنند به بوی افتاب در ریح چون همان درجه و دقیقه
افتاب اصل ولادت رسد طالع آن زمان پیدا کنند طالع ماه باشد و گاه بود که هیچ طالع موایب بغیر از آن نباشد و آن چنان بود که
چون طالع طالع اسال شده و منت درجه و دقیقه و شش ثانیه افزایند طالع طالع سال آید معلوم گردد و اگر همان مقدار طالع اسال
نقصان کند طالع سال گذشته معلوم گردد و در جهت بی غل و در فصل الدور رسد که چون باران سالها نام مولود در این حد و در
فصل الدور گرفته و طالع طالع اصل افزاید طالع طالع خلیل معلوم گردد و چون طالع علی که باشند نسبت به بوی و موایب که اگر در وقت
خلیل و تیسرات و انتحآت و ذرات سمانات و آنجه مدانی احکام است در آن طالع ثبت کنند و همچنین طالع ماه رعایت دلائل آن ماه
باید کرد و در طالع خلیل دلائل آن حرکت میسر و مطابق آن گاه جاه و دقیقه و شش ثانیه است و گاه دهند چون سال نام خود
تیسر بار همان در هر یک که به او تیسر بوده است و تاثیر این تیسر از جمله تیسرات صغیر بود و چون وضع و گاه که اگر بر نصف انبساط
اگر خلیل پس از نصف النهار بود یا بعد از نصف النهار معلوم گردد که در وقت خلیل افزاید تا نصف النهار بعد از آن حد و ساعت معلوم گردد

و در این وقت که در هر یک که به او تیسر بوده است و تاثیر این تیسر از جمله تیسرات صغیر بود و چون وضع و گاه که اگر بر نصف انبساط اگر خلیل پس از نصف النهار بود یا بعد از نصف النهار معلوم گردد که در وقت خلیل افزاید تا نصف النهار بعد از آن حد و ساعت معلوم گردد

مقرر

(11)

42

[illegible]

(نیم)

و اصحاب علم و ادب و تجاره اهل طرب و آلات آن و مقامهای ایشان و مواضع و مکان که از آنها سکم و در آنجا و نمید
صورتش معدل بدن قوی نفس در پشت اعضا صاف جاری رک ستریک بیات و قامت صحیح الوجه رک بر پشت بیک
چشم باز روی اندک سوزناک جویش نکات و حکمت و راست گفتن و سبک روح و بسیار بدیش مادی با طرب
لون ابرو از شرم شام و اندلس و قنات و حوائط و مشه و مشه و کوفه و موهل و بعضی در فارس و بمن و سنده بستان
بیزان بر پشت منقلب استی در پشت اندام بلند او را که بر زرد اندک کجای خانه نبرد و
سراج شرف رطل دین و یکم درجه به وسط شمس در نوبت دهم درجه سه و ده دارد اول از آن فردوم از آن رطل بیوم از آن
مشتی و قوی که در کنار می جاز طرب و سوی که کوی بطن شیرین خونی مولد با دانی مختلف بر پشت و کجی وانی ر
و اندک که در کنار بد و عمارت و قصرهای نزه و سنا و عمارت خانه و خانه آستانها و در منوبت از مردم قوما
و ابا و در کان و ارباب ضاعت و اهل طرب و سازهای ایشان و حکام و تجار و رمان از حیوانات مرغان و بندگان از اعضا
بیان پشت بیکم و ناف و عود و کرده و فیه صورتش خوب صورت بسیار بالا معتدل مزاج منقلب چشم اندک زردی
زردی زنده بون ابرو تر شهود از چهار به با و فنی و بواسیر در در کشش روی و درم و کجی در پنی جویش کریم نفس یک اختلاف
نیکو فکر منصب لیس و طرب و دوت از شرم یا نواحی خوب و صید مصر و کجی و بندگان و درم و درات و طالعان دلی
و تجار و اوت
عقرب بر پشت ثابت لی و او که کجای فرزند بسیار پشت اندام خایه و فای
سراج نون زهره به وسط فردوم درجه سه و ده دارد اول از آن سراج دوم از آن شمس بیوم از آن رطل شمس
الی سر دو زدن شمس کوی جویش غضب جان تمام چشم بر کراب مختلف ترش روی و فای حساب احمق کاهل و
عقیق در حق رمان از جایمانها و مرمر عمارت و سلاح از سانات در و درخت آنچه و امر و دوی از حیوانات و کجی
و حشرات موز و زنبور و جانوران ابی از جمهر الی از اب روت بد چون مرغان و دره و سنگ عقرب و نوت در
دادادی صاحبش اویش صیغ و غلیظ اخفش سقیم و مار یک سار علت خون لالی و کوری و کوری و کلی و لوی غل و سرطان و تولا
اکله در صحرای و سنگ سانه و اندک در کجی بود و تاب کجی چشم از اعضا و گوشه و در صورتش خوب صورت
کرد و کجی روی بسیار سی و طس فراخ دین خبر چشم من دوش و در دست و ساقی بر رک پای و شکم
نیمه لایش کوه و تر از نیمه لایب علامتی بر پشت لوش سفیدی که بر روی زنا مولد رخم و برقی و در چهار به و بلب بر سنی تین

[illegible]

64.

پس ایستی بنده او را نه باده با نایاب نمک و سرها و آنکه فرزند عیسی در حق روز نه در اصل و بابل ایستد حال از نه و به
سه و ده و از اول ایران هر دو در آن عطار ایستد ایران قمر از مردم عطا و حکما و شایع طریقت و حکما و حکما
و کوکن و قماران کورستان و آنگونه در آن و قماران و مغربه کوران از عاقلان و باهمنان و باهمنان و از این و کایران
و ایستاد مرغان و گشت جمه و آن از جوهر مهر و در یکس و عطا و دو آب و با و عده از نباتات سیاه و آنه
پایله و جبار شنبه و فرمای بند می از حیوانات مرغان بزرگ چون شتر مرغ و کرکس و عقاب و سگابی و سمور و بوقا
و ماران بزرگ از اعضا ساقها از جادو بهار و آن در و نفوس و در و مواد سودای و در و چشم و بوی بینی و اقلان از بند
یها صورتش تمام حلقهت بلیغ اعضا مزاج بالا از که و سر و سینه و چشم سطرلاب بزرگ پس جوشن سخی و عیسی ریت
دوست و لطیف و شیرین سخی و خوش می و روانک و خورش از نه از جبهه و قمار و با اس العین و بر و و کرمان
معنی از فارس و سلطانی و سد و ضد
حوت بر قیمت و جسد سخی و ماد الی سرد

[illegible]

آن سرج باشد چنانکه دسل دیگر آن باشد و اگر دسل بر خدایم در آن حال اشافی افند حکم است بد کردن
در کلمات ... جنس آنکه بهت در سر و خشک است در ره علوی
مگر نه ماری شریفی بود آبی حاکم بطعم عصص و زرش رنگ سیاه بپوشش باخوش از سو: نه ماری درشت و سخت
از مردم سپهر آن و نه کاس و سیاهان و دهقانان در پستان بی علم و فیهان و وفاران و بار باطن را
نه مایه قدیم و اهل قلع و جبال از اعضا استخوان در و دو سپهر و زانو و کمر است و حن و موئی است
از قوتها ماسکه از همه ساموار بجاریها خدایم و غرس و قروح اسحال و سحال و برغان و سل و دوان و بویغ
و وجع و تپ و حسی باخص و ذب و مستغنا و زرات و وجع سپهر و امراض ترش و هر جاری که از سر دی و خشکی
شود بشود از اخلاط سودا و بلغم لزج از صورتهای بسته ابر و سیاه و مو و سطلاب و خشک اندام بر در کسبانی
و پس ابله روی بلند بالاکر به افکار آن چو کت است او ... نه به آنکه و هدا و جمل و جمل و بدادی و حق و جمل
و دوسه و سخت و وقار و بد خوئی و سیره کاری و کاهلی و سیر هفتن و دعلی حکمت از خالید و نور و غزلت و غزلت
و تعطیل و قیل به بکنای عظیم از فعلها نوده و کرب و کرب و عظم و زدن بال و بکار و پشت چرمی که از کسب سهری
و احمر از نرد بکنان ابا و اجداد و برادران بر کرب از حیوانات کاه و قیل و خور و نوکر و زار و درشتی و کس و لب بر
و هر چه در زیر زمین جای کند چون مار و موش و خنثی از حیوانات و کفر و حرف از خالها سینه و شیشه و زنجیر
که می و خشن باشد از خالها فط و غفل و در عرو و زینون و زار و زرش و شاه و آتیه و علس و زار و موط و مبط و مبط و مبط
بی تخم باشد از جواهر آن و سرب و مسک سیاه و کثیف از جامها و بر نهاده و ستور خالها و عار و باها و پاهای و نا و نا و نا
و قلعها و بخالها و کوههای بیکانه از اقالیم اقلیم اول از شهر از خوارزم و کاز و اویشا و بور و جسته و سنده و مند و مس و قلع و جسته
و بر ... خشتی سعد اکبر است و علوی کرم مجمل در ره و ترسی در ره مولد خون معتدل و لغون دل مگر
اساری شالی جوابی و موی از طبع شیرین از بویها بوی خوش از رنگها سفیدی که بزودی زنده و کندم کون و درختان
از سو و نه ماری با عتدال از صورتهای بیکو الا شمل جشم ما بهیت موقر و شکم از اخلاط حوس طبعی و نظره و موه و غاصه و با
از اعضا کوشش و بار و دهل و شربیات و حلی و معده و جگر و شکم و ناف و رانها و تاجی جانب راست از قوتها
قوت نفانی و نامر و عاذبه از نهنگها و کت از همه شامه راسته و سامه و لامه از مردم سطلر عادل و دور بکن

[illegible]

[illegible]

८

[illegible]

باز و در این صفت از معدول آنها با و طبع که توانی خود را معدول آنها از در هر طبع با آن می و در معدول هر دو
طالع کند چنانکه از کتب معتبره و بعد از آن ماسی و دیگر معدول آنها از معدول هر دو که طالع کند در کتب
خانه دوم باز و مافی طاهرین قیاس کن تا در او دم و هر یکی را از میانها حکمی و اثری بجز هرگاه که حکم
و دلیل است بر نفس و تن و در مکان و عمارت که ایستد عمر در سعادت و شجاعت و فرج عمار در خفاست
و دال بر سرور و رفاه است و دلیل است بر مال و معاش و اعیان و الفار و دخیل و فرج و اکل کسرب و دلیل
کنند بر کرد و طغیوم و دلیل است بر برادران و خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم دین و کسرا و اجداد
و عبادت آنها و فرج قمر درین خانه است و دلیل کند بر دوست و دست و دلیل است بر بدین و اما
و اجداد پدری و مقام و مواضع و اطاک و ضیاع و عمار و دخیل و معاش و کسب آنها و خراف و مور و دلیل کند بر
و بهلو و معدول و دلیل است بر فرزندان در سل و هدایا و عشق ماری و طغی و شرفیات و شای
و اجداد و کسب آنها و فرج زهر در خانه است و دلیل کند بر دل و دلیل است بر عیوب و امر
و جواری و غلمان و خدام و حیوانات خود و ماسلستی از اوقات و کم شده و کز و صحت و فرج مرغ در خانه است
و دلیل کند بر ناف و شکم و دلیل است بر زمان و تفریح و کسب کا و اجداد و در دال و صومعه و طغر
و هریت و مقصد سفران و از زالی و کزالی و دلیل کند بر بن و زراف و دلیل است بر موت
و میل و موایب و مال زمان و صمان و اندوه و خوف و کسب و تفریح و دلیل کند بر امانت و ثبوت و مقصد
و فرج و دلیل است بر علم دین و عبادت و اعتقاد و صدق و وفادار و سوز و خواب در آبی و نند و کسب
احوال عیال و فرج افساد در خانه است و دلیل کند بر آنها و دلیل است بر عزت و دفع و سلطنت
و معروف و مشهور شدن و شغل و عمل و نمایند و ملوک و اشراف و اعیان و شجاعت و دال بر کرم و مادر و دلیل
بر احوال و دلیل است بر امید و سعادت و شاد و عاشقی و دوستان و در و اطفال و بخت المال و سلطنت
و اعیان و فرج مری در خانه است و دلیل کند بر ساق و دلیل است بر شقاوت و اعدا و وقت و کزالی
و بند و نیزه و خون و دین و کسب و عوار و بیماریهای کت و مستوران بر کرم و فرج رعد در خانه است و دلیل کند
بر قضا و سبب این عمل و شرح می فصل اکل المتعذیرین و فصل الخبایس و جواهر الخیر و الدین و در آن که الطوی علی

قطر

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

بامیان آن دو کوکب را چنانچه مقتضای نجوم شمس و هر دو بامیان
 دو کوکب را خاندانی بامیان باشد قمری باشد ماه و مهر و عادت است
 باشد چون چل و شمس و مریخ و شمس و عطارد و مریخ و عطارد و مریخ و عطارد
 خاک و صلیب شری عفت و دانات است و فصل و مهر و قمری و مریخ و عطارد و مریخ و عطارد
 و از دیم خانه و دیگری با و حال دوستی و یکدیگر است و مریخ و عطارد و مریخ و عطارد
 عارضی است که کوکبی در عاشره و دیگری با و حال دوستی و یکدیگر است و مریخ و عطارد و مریخ و عطارد
 اگر دوست باشد مخلص گردند و اگر بیاض حال باشد دوست گردند و اگر
 دشمن باشد بیاض حال گردند و اگر بر خلاف خانه ها باشد عکس این باشد و اگر
 حیدر کردن و اندام علی التبع الهدی

دوم سره مرزا صفی‌الوقت و معتمد علی‌الوقت



و منفک گوگب مصلحتی در پیش می آید آنکه معلوم شود که در این دو سیم باید که بدن اول را بیرون بکشند و هنگام احکام در صفت
 از دو جملاتی مضبوطی که در احکام دیگر ماکشش استوار بود نه سیمی که همان جنسوی که احکام بنقل و قابل کنند (لام)
 هر که ساقی می افتد از هوا در یک دوری که تا در سبب این طایفه نه تنها را معطوف سازد و کدب خود را در صفت
 چنین طایفه را سبب جعل خود در دو سازند و نه اند که تفرق از یک است صفت عورت جوانی که در جاده امتیاز مستقیم است
 قربا و جلاب و صفت از پیش انصاف ایشان برادر و ناما در یک حتی کند و در باطل اخترا یا بد تا اهل ناما و صفت از
 کدب می آید که در استعاره فونهای قلم اول می و حکایت محش غلط از اعلی مرتبه خود - از شرف - است -
 یعنی بودن گوگب در قوی تر خا - از پوست طالع چون طایفه و کاشتر و هادی عسره و ماسح و ماسح و فاسر و راج خا و نظری
 بیشتر از گوگب در ناما و گوگب از آنکه گوگب در خود این حال در خطی از خطی خود ناما دور از جهت و اخلاف و بعضی
 ناما در صفت و ماسح و ماسح که بد هر حد که این صفت می باید در آنکه هیچ عرض مادت بر ناما یا با بر ناما می آید که
 و دیگر صفت در ناما و ماسح و ماسح که بد هر حد که این صفت می باید در آنکه هیچ عرض مادت بر ناما یا با بر ناما می آید که
 از هر قوی بر ناما و گوگب جوهر فتاب کند و او چون صفت بود در فتاب دوم خوانند و بصیم اصل و جاده و صفت
 مانند - جوهر فتاب در جوی با هر گوگبی موافق در جوی و قمر گوگبی سعد ناما در ناما نه در قوی با هر گوگبی
 ما از نو سیده هر یکی از این اصناف در مرتبه ناما از قوت و صفت عظیم از او ماسح است - از شرف - استعاره
 اصناف یعنی ملک که گوگب بالائی ملک فتاب بود در دستوریت و این چهار نوع بود اول که گوگب علوی از جاده و شرف خود
 مانند و فتاب نیز مجیش و متصل بهم اتصال میسره که بد فلاب گوگب در دستوریت فتاب و قوی که نظر بر ناما و گوگب
 در رتبه می باشد از طالع و مقابل یکدیگر و او ماسح یک زنده پس ناما و اصنف اکا در شرف ناما و دستوریت گوگب از قمر فتاب
 ناما اتصال میسره و شایسته گوگبی در دستوریت در ناما و هر یک در جوی خود میسره و بهم متصل و ان گوگب در حالت قوت
 و سعادت ناما از برین و اگر با فتاب متصل شود از میسره او یعنی از میسره خود فتاب در دستوریت ناما و اگر از میسره
 او و میسره مو متصل شود و در دستوریت از میسره فتاب میسره و سعدین هر گوگبی نوع در دستوریت فتاب میسره با هر گوگب
 اتصال کند و هر یک از شرف خود میسره اکا گوگب گوگب جیف در دستوریت گوگب فتاب و برین ناما بود که هر یک از
 وندی میسره و نظریه ناما با ماسح دوم آنکه گوگبی در یکی از دو خانه مو و در دوری او را یک میسره او را فتاب او را



[illegible]

میت سرف یعنی آن کوکب مایل کشرش در جاذبه است و ثقیل است کفاحات - چهار صواب و واحد - بودن کوکب در هر
 در حرکت الطالع و کواکب شبی ثقیل است و حرکت خاص افق است - نیام کوکب از افق یعنی از نصف لیلیم باشد
 در جهان و در جهان در مقبضه مبره و یکی این اصناف - بهر نه جهات از حرکت این اصناف قوتی قسم سوم باشد
 است به تقییر اثر اعلی افق است - و در سوره - نهم سوره - اثنی عشره - سوره - مبره در هر یکی این اصناف درین مرتبه باشد
 از قوت و تحت جغرافیای اوسط طرأب - در جهان سوره - نهم سوره - درجه مکرر - و درجه
 موت را نصف صاعدا - طالع و برج موافق طرأب - برج موافق خوی و مبره در یکی این اصناف درین مرتبه و درجه
 از قوت - جغرافیای افق است - نهم و این حاصلات با فاب و مادی و در دیگر کوکب جان باشد که در درجه نیم مبره
 باشد و ثقیل در نیم مبره - برج ثقیل - برج و تحت - برج مستقیم الطول - و در این نیز خاص و مبره در یکی این اصناف
 درین مرتبه که هر از قوت - اصناف - در نیم اول سی - بخشش از این عظیم اثر اعلی ثقیل - و درجه
 افتراق - کسوف - ران - خیمه مادی و کسوف کوکب - نجوم - باشد که در هر یکی این اصناف درین مرتبه باشد
 از نصف و شش عظیم اثر اوسط طرأب - برج مبره - رجعت - استعلاء - در هر نه مبره درین اصناف - و درجه
 یعنی فلک شمس - در جو و مقدم و در نیم و در هر یکی این اصناف درین مرتبه مایل از نصف و است
 عظیم اثر اعلی ثقیل - تنزیض ملوی - و در هر مایل - دوری از منطقه - استعلاء فلک یعنی در هر نیم - در هر ربع
 - بین مبره - نقطه جنس اوج - نقطه جنس مبره - و در این مایل یعنی بودن کوکب در اوج و سطح و در هر ربع
 در پیش شب زمینی است و انکسار - میت ارباب یعنی میت راجح و ساقط کائنات در هر مایل - حاکمیت کونین طرأب - قطع
 - مع بودن انکسار - انحراف در هر مبره درین اصناف - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب
 حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب
 مایل و در هر ربع - در هر ربع - در هر ربع - در هر ربع - در هر ربع - در هر ربع - در هر ربع - در هر ربع
 قسم دوم سی و دوست - حاکمیت اثر اعلی ثقیل - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب
 در هر ربع - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب
 - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب - حاکمیت اوج - طرأب

[illegible]

مخرج خاصه در وقت طول اقبال سرعان و کثرت مگس عطار در مخرج باره و بود که کوبه عار. و در عطار اقبال
 سال و فصل که ما این طالع را طالع غاشه نام کردیم تا آنکه که منتقل بهشت نیکو کند و خلی نه که عاصب سر. و بهشت
 و کماز بیت طالع ثلثه یا مخرج یا کوبه عار معتقدان به از مروج نادر و جعل کوبه عار در مروج عار و طالع ثلثه
 نازیه و انصراف مخرج از مخرج زحل و مخرج استی بودن قمر در مرکز دوم و جعل عطار و کوبه عار در مروج مروج
 و مثال عار و انصال ابلان ازین مواضع و سرست سیر در مخرج کوبه و معدود در ملک و تشریف و مخرج مخرج
 این دلائل وقتی درست بهشت که بر طبع و مزاج حلیل بهشت و مکان و زمان نیز مقتضی حرارت بهشت و مکان چند
 مواضع که مخرج. و فصل بهار و صیف و بعضی از خریف و اگر در زمان اتفاق افتد یا در موضع سرد
 سیر از کماز کند و کج بر اعتدال باید که در و چون زمان و مکان حاضر فاین بهشت و مانع معدوم دلیل شدت کما
 بهشت خاصه که دلیل از یکی و در زیاد کردن خاصه که در این در مواضع باره بهشت و دلائل حرارت و بهشت
 مانع یکدیگر اند. و در انتقال اشک کوبه باره بهشت یعنی زحل و زمره و قمر و عطار و اگر بهشت منتقل
 شود یا در مروج باره بهشت یعنی منتقله یکی و ابلی کلین که انتقال ازین مروج بهشت با جود و مثال باره کوبه
 و ابلی کلین کوبه با طالع ثلثه یک کوبه باره از مواضع باره و تشریف و مخرج در وقت قبول اقبال قبول
 و کماز بیت طالع ثلثه نیز مخرج یا کوبه عار باره خاصه از مواضع باره و طالع کوبه عار باره و مواضع باره
 خانه سلسله نزاع بودن کوبه باره در مواضع باره در وقت قبول و بودن قمر در مرکز چهارم و بطور سیر
 ملک و عرب و ربع مونس و ملت مونس و چون عطار و به حالها بهشت که ذکر رفت فعل او از مرکز کوبه که درین
 اثر دارد ظاهر تر و قوی تر بهشت و این کج انگاه بهشت ابد که این جد بر طبع خاص خود بهشت و الا اگر بهشت کوبه
 عار یا سلسله ابلان میوه بهشت یا درین مواضع بعد از برودت کج کنند بقدر قوت و مزاج هر یک و وقوع این اثر
 در قوتش پیش بهشت چون فصل خزان و زمستان و اوایل بهار خاصه که مکان نیز قابل بهشت دلیل شدت سرما بهشت
 و سختی را که مانع موجود شود و اگر در حقیقت فصل بهار و تابستان بعد از حرارت هوا کج کنند و بهار با انتقال
 باز از نو کلین که بعد دلیل مخرج ابد برین صفت و معلوم که دلائل کرم مانع دلائل سردی بهشت و کج
 و از کوبه اشک از مخرج و قمر و مخرج اند و عطار و هر کجا که ایشان بود یا در مروج یا بهشت و سوا بهشت یا در حدود

و منازل رطوبه یا رطوبت بر عراج او غالب شده باشد حسب عوارضی که اسباب رطوبت اند چون رطوبت سرد
در ملک شمالی در مع و ملت و در حالت عراج قبیح کوکب را بر طوبت مال کرد و ایند از مواضع سردی
مذکوره خاصه شلته باشد و در روره و مشرق و معاش رطب و در آن قمر در مرکز اولی و در آن عطارد در شلته
آبی خاصه که در وی بطن در اجیه که در ویدن کوکب مذکور در مواضع مذکوره خاصه که عراج یکدیگر باشند و اتصال
هر دو مع که عطارد با شانی باشد و در آن طالع ثلاثه ازین برجهایا مواضع طوالت کوکب مذکور باشند
یا صاحب طالعها مذکور در متعلق باشند بکوکب مذکور و تکمیل از مواضع مذکوره و معوی سیر و در مواضع طوب
شبی و رطوبت و هر که که کوکب برین طالعها باشند و او ان رطوبت باشد چون زمریان و مار و بقیه ایت و یکم
متر به کیر و تا مست یکم در چا نوز و مکان نیز قابل باشد مانند سواحل و مواضعی که بر سوال او رطوبت مستولی
باشد و ماضی قدری نباشد هر آنکه حکم شاید که در قوی و قوی تر آنکه دلائل این متراوق واقع شود
کوکبی که بر طبع ایشان خنکی غالب بود چون یمن و افقاب و عطارد که منحل باشد با ایشان یا در مواضع کسب باشند چون
شلته مار و ترابیه و حدود و منازل یا به و اتصال این کوکب ازین مواضع خاصه مواضع طوالت ثلاثه باشند
یا نافر جا جان این طالعها یا طوالت مذکوره یکی ازین برجهایا باشند و کوکبی که دلیل رطوبت اند درین مواضع باشند
و کوکبی که دال اند بر پوست در مواضعی باشند که دلالت کنند بر پوست و کثرت مکث و عطارد در برج ثور
و صعود در ملک و صعود در شمالی و صعود در جنوب و سرعت سیر و جب روری و ریت و در مع مذکور چون کوکب
بین حال باشند در موسم خشکی مانند تابستان و خزان و مواضعی که قابلیت خشکی دارند چون بیابانهای خشکی که سیر
مانی نباشد هر آنکه دلیل خشکی باشد شاید که بر خشکی کردن و این جمله دلیل اند بر انوار بعد از ان بطریق ترکیب
از تعبیرات سوابق بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالت ثلاثه از کوکب باران باشد و در برجهایا باران یعنی شلته آبی
دهد و دلوه یکی منخوس و دیگر معمر و منقل بکوکی که هم از کوکب باران بود دلیل کند بر بسیار باران
خاصه در او انش اگر ان کوکب ماه باشد بارندگی عام بود چنانکه اکثر مواضع را شامل بود و اگر زمره بود یا یکی
سخت نافع بود و تار یکی هوا و اگر عطارد بود باران اندک بود و غم و بار و طله و سوا باشد پستان
عطارد را از برجی سیر در تغییر سوا اثری نامست بحسب زمان حاضر و هر گاه که سیرش بطن کرد و مدنی بار و یکی

و تا یکی بود در هوا خاصه در وقتش و او در بروج مایل و اگر ماه از یکی تری ن دور یا سرخ یا سفید شود و یکی
سپید و دیگری و باران باشد و اگر از شتری یا عمارت منصرف شود و دیگری منقل کرد و دلیل دیگر در وقت
و اشک می هوا باشد و اگر تنها بعل شوند و دلیل سوم و نیم و برف باشد و اموری را تا سبب باشد و غیر
سودان و اگر بخران هوا باشد مانند اوقات اندر چارپایا و غیره در سحاب که زمان حاصل بود و احوال آن
از بروج اجتمع باشد بعد از آن بعد از درجه ازین که مبدأ ظهور است از زیر شهاب اخراج می شود درجه
در سبب قیاسی است پس در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
تقریبی و اوراق این ابعاد را در یکی بیت گفته است $\sin^2 \theta = \sin^2 \phi + \sin^2 \delta \cos^2 \alpha$ این را در خود
و اگر بخران بود بر خود اصل کسی میزند یا هرگاه که جزو تاسیس بود و فتح آبی انفاق افتد دلیل باران
رشد خاصه که قمر در موضع تاسیس در بروج مذکوره باشد انحال ماه بنهره از خانه عطار و ابر و باران
مکنی که عطارد بنهره متصل بعد تقصیر بنهره در حالت استقامت در اول زمستان و دلیل بسیار باران
باشد و اگر راجع یا خنثی بود دلیل کی بارندگی و اگر در فصل زمستان بود و مشرق بود و راجع دلیل
بارندگی تا آنکه که مستقیم شود و بافتاب نزدیک آید در آخر زمستان سخت بعد حلول یکم از تیرماه در ویدی
از طالع طالع خاصه عاشر و دوی مخطوط بعد دلیل تغییر و فساد هوا باشد و تا یکی و اگر سعدی بر سر صفت
باشد دلیل اخذ الی و خدای هوا باشد و صلاحت زرع و اشجار بعد از حرم در وند و خاصه دم در بروج بادی متصل
عطارد و سعد و از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برف و بارانهای مفرط سریع الاوقات و فساد هوا
و بسیار میل و اگر بر سر صفت در وند چهارم بود در بروج خاصی دلیل کند بر زلزله و احراق اراضی و خوف
و فساد معادن و اگر بر سر آتش باشد دلیل سوختن زخم عمارت و اهر زبانی و اوقات در بروج و هوا طوفان
آتشها از زمین و اگر بر سر آبی بود دلیل نقصان جنمها و آب کیرنا و رودها و افت حیوانات آبی و غرق
و اگر سعد و طالع باشد بعد کف دفع مضر است که حلول عطارد در وندی از بروج سوادکی خاصه عاشر و مئوس
بودن دلیل کثرت باد و فساد باشد و بگشتن هوا بودن رطوبت در بروج فوق الارض خاصه در دم و سعد
از وی ساقط و عطارد بر سر مقام دلیل کثرت و فساد هوا و بادهای سخت باشد و بارندگی می افتد و اگر بر سر

این باشد. علقه ای که کند بزیاده سر مایع بندان و برف و اگر تحت الارض باشد خاصه در چهارم بصورت مذکور
دلیل نداشتن وحشی و غریزی بجا و دجاری و ظهور ارباب سیاه و سفید و گیاه و حیوانات آبی که گشته و در آنها باشد
و اگر حرجی مایه باشد همین افتضا کند که گفته شد بافتضا در آنها از جاسها و رودخانه و اگر برج اسی بود و
جمع جوهر است زمین باشد و نظر صعود باز دارد و هر یکی که متوقع بود و سعدین در برج و سواهی دلیل است
اعتدالی و سواد و استیلا و غلبه و در چنین مایه نافع در برج اسی دلیل بر حصول جوهر و غلبه
مطلوب و زدن درهما خالص و عتق نفوذ در برج آبی دلیل سواهی گشته و مردم در بار و بسیار در عراق و باستان
بود حاجت صاحب طالع بخرج از برج اسی زیادت کند و کم کند از سرما از خفت او و زحل از برج
آبی پیغمبر اندر بر مایه کند از گرمای و این فعلی در سائر برج ظاهر بود اما در آنها که گفته شد ظاهر نبوده و
دلیل باین به خط تاریکی و سرما و رعد بود حاجت او و بخری با دو نم بود و بخرج برف و بخار و با قباب خشکی
بسیار باران بود و عطارد باران ساکن و بخر باران قوی و ناکار و اگر دلیل باران در سرطان باشد بارانی بود
که در وقت موعود اگر در بهار باشد بخار غالب بود و اگر در عقرب باشد دلیل باران سخت باشد و طغی هوا و اگر
در دلو بود با و بخار انگیزد پیش از باران و در جوت سرایش از باران حاجت دلیل با در بنظر باد و نخل
کنده و زد و سرد و اگر بخرج بود باد و خفت بد و گرم و با سرخ و اگر با بخری بود باد معتدل و زد و
و باران نافع آید و اگر با زهره باشد باد اخوش و زد و نرم و معتدل و نخل بکشد و نمایی و قمر را که چنانست
و اگر با عطارد بود باد بود با قوی جلد و اگر حرج نیز باین باشد عذ و برف و مقدس باد که باشد و جهت باد
جهت عرض کوچک بود بودن زحل بوقت تحویل در مثلثه اسی اگر مایه کند و حرج پیغمبر و در مثلثه ماکلی خل
در سراسر پیغمبر و حرج کم کند و در موعود اسی زحل سواران سازد و حرج خشکی کند و در آیه زحل سواران سازد و حرج
کم کند حلال زحل در برج مادی و آبی سرما و جلد و بخار و ابرهای غلیظ مفعول حادث کند و از حلال شدن باد
مغنی معتدل بدید الله و از حرج با گرم و موم و غنی پیدا آید و از حلال زهره باد معتدل و سرج لا نظایر به
و از عطارد باد است و زد و ابر و باران شود و انتقال زحل از برج ماکلی دلیل سرما و برف و جلد سواران
مثلا حاجت طالع و مفعول بخار و نم سالی با حاجت آبی و بنقل یا مجمع دلیل باران است خاصه

رمان قابل باشد سرگاه که در وقت تحول قمر براند در سیه و صاعد در اوج مین در مرکز دوم و چهارم باشد و اوج میان
 طالع و عاشر باشد و هر یکی که نظیر آن باشد دلیل بسیاری ایا باشد در آن سال یا نخل یا انکه بر صندین بود در برج جد یا
 باشد سرگاه که حریح صاحب طالع باشد و او در دوم یا در آن طالع و عاشر در برج آبی و سحر آبی نخل برین صفت باشد
 و نایب در نخل اوج و اگر یکی از سعد بن یا قمر برین صفت باشد همین اثر برین باشد اما که فرار باشد از نخل یا در
 و عطا در اوج صاحب از برج آبی دلیل است بر باران و غل و برین صفتی تر اکل تر باشد در برج جد یا در
 بارحل باشد بودن قمر یا عطا در در حد نخل سرگاه کند مقادیر ماه با اقباب یا در مره یا در حل دلیل باران است
 خاصه بوقت تحول در وقت تحول اقباب بجز آن یا در صفت دیگر در حد طوق و ماه متصل باشد یکی از مغلیس این
 کثرت باران باشد در آن سال و اگر طوع یا در برج باران باشد و از اقباب مشرقی باران در اول سال بیشتر
 باشد و اگر موز باشد از نخل در آخر سال بیشتر باشد و اگر یکی مغربی باشد و دیگری مشرقی و هر دو در برج جد یا
 هم در اول سال و هم در آخر سال باران باشد اما که ضعیفی خاصه که قمر متصل باشد بر دو یا یکی از مرد و دلائل بود
 بر برج بادی است و مشتری و عطارد انتقال این دو کوکب خدای بذات خود به نخل خاصه از برج جد یا بادی یا بر
 یکی در حد و خود باشد یا بد یکدیگر و اگر حریح یا این باشد برف و طامق و باد های تند باشد نامه در وقت
 و او آتش اگر در حل باشد باد های غرب و سرد و در آن سال در آن سال دایره باشد که برگرد اقباب
 و ماه بدید اید گاه باشد که برگرد ستارگان بزرگ تر بدیدد و اندک بعضی خورشید بنی خواجه و آن در اکثر اوقات
 دلیل باران است اگر خورشید اقباب زنگار ریک باشد یا لوت تر بحیرت زرد و شجاع اقباب کشیده باشد دلیل
 باد های سخت بود و در خورشید ماه نخل کند اگر غلظت و کسوف کرد و گاه که باطل شود و ماه از طالع است خود
 عفتب ان بادی حکم تجد و اگر تمامی محلی گردد دلیل صوفی بود چند روز اما قوس قزح که در اکلان رنج بر کوید
 و قزح نام و بولست که کلان را بد و احاطه کنند و آن عکس شجاع نبی باشد که بر سوا ی تیره لطیفه افند و همیشه
 بر عکس جانب بر بود اگر پیش از باران بدید اید یا برندگی کند و اگر سوا از آن ظاهر گردد دلیل غائی سوا بعد از
 از هر آن که از بوی روز بگذرد اگر ماه غائی و در سان بود دلیل صوفی است و اگر سرخ بود یا این من فایده حرکت
 می کنند و آن بسبب قوس سوا باشد دلیل باران است و اگر سباه نایب یا سبز تیره باران اید و اگر کوکب کبار از



توانست بر گردان تا آنکه همتند با و بهد و بوقت فروزان قناب و بر بدن او اگر در میان سرخ
 بدید این طایفه هم با و عهد اما توانی بجزم ان سنا را که بشنود که شیب و کج بدید آید اگر اندک روز باطل
 و ناپدید شوند اینها را نمک خوانند و بعضی را که جان می یکی شکل بدید مانند حوی یا سر یا پیش یا چون فرج
 یا چون فندقی او نمک یا صبی یا گیسوی یا قوس و دیگر انواع و نام هر یک مناسب ان شکل باشد انقضه از سر یا چنان
 کتی و موثر است که شایع او بجا نبوده ان بود او را دوز و او را خوانند یعنی کسی که در وی انگوشتی و سوراخ
 بعد و او را دوز و شب خوانند یعنی دوزخ امرو این مرد و دلیل سرفروخته و خالی و قنط و قنط و قنط و قنط و قنط
 و تاراج و جابریا و دوز و طاعون و خشکی ابر و لوله و صند و نبات و حرقاق و مواضع انرا شد اند و اینها باشد
 و اخت مدلول است ان بر دوز بود که ان جرم در دوز بدید و ان خلقتی که برکت رس این باشد و هر کس که
 این را دیده است از کلام اهل فاعلت قنط کج کرده اند که اینها دلیل شرانداکی بده و دیده است در شش
 جرم دوز و شب و هر شد سمت الریس خلقت روح آن بود که امر تیر و کورگان لشکر بدیاجان بر و الیهم
 بایزید را که باد شاه ان و یار بعد گرفت و در بند آورد و سخی و ناسیر و نوب و غارت و دوزخ بسیار در ان
 خلقت واقع آورد و قریب ده سال بعد از ان کمان در ان خلقت است و قتل بعد میان فرزندان الیهم
 عاقبت بر یکی قرار گرفت و چون سبب این علاهت داده دخی است و داده دخی سبب پیوست هوا و پوست
 و سبب خشکی از اجزا خشکی از اجزا سبب غلبه خشک بر طبعها و سبب اراض در بدن و خلقت آنها و غلبه خشک
 فتنه و آشوب و سبب اراض سبب هلاک دنیا و خلایق و فتنان آنها سبب آفت نبات و قنط و خشکی و کج
 بعد آید و زود ناپدید کرد در در ان حاجت که دیده باشند البته ملک فرود و رفتن پیدا شود اما اینها
 اراض و علاهت و احوال رفاهت و بگوئی احوال هر یکی از کواکب بیشتر مستولی در صورت طالعها و قمر
 و صاحب طالع و صاحب شرف و مواضع اینها کواکب و خداوند خان هر یکی را نکرند و از جهت طالع و بدین
 جمله معقول مزاج است و مزاجها و مواضع سهام و صاحب بیوت و اسراف و مواضع این و نظر سعید و
 و کس بدین هر گاه که این اولاد قدر حال بشنود و اینها ذاتی دلیل کند بر غرت و رواج ان چیز که با
 منسوب بود و بدون دلیل در راه و او را مدعی قوتی ذاتی نیز باشد چون خانه و شرف و غیره اما دلیل فراوانی

ان معایق باشد اما خبر بود و مردم طالب او باشند و اگر در وی یعنی در وتری سبب یا نقصی هست از ممانع بر او بود
البته از بود و غلطی بود آن گزالتهاست کنند و کمتر حاصل آید و در حامل ممانع حاجت باشد و در زاحی ممانع باشد
و بی قدر خرت و خدای از فوت و ضعیف توان داشت اما اگر کوکب جماعت باشد در ملک و در ممانع و در وی
و در وی در سیرت این معایق روز بروز کمتر آید و در وی در ممانع و در وی در ممانع و در وی در ممانع
و در وی که معهود و قوی حال بود آن چنین معایق که در ممانع بود زت باید بر عکس و در قوی ممانع بود
و کوکب و معایق است از معدنی و نباتی و حیوانی و معدنی و نباتی و حیوانی و معدنی و نباتی و حیوانی
چند دلیل بر یک چنین معایق دلیل شود با تفاق آن معایق در گفت و گو یا بگویند و اگر اختلاف
ندیدند که بعضی بگویند دلالت کند و بعضی بگویند دلالت کند که قوی باشد حکم بر وی باید کرد و اگر بگویند
تیر کردن در توقف باید و بهتر است اما بدین مثلث نفس دلیل است بر فرات و این از وی سازند و بیایات چهار
ما، و مثلثه ناکر بیایات که مزاج برین بر وی غالب باشد و حیوانات و معدنیات و مثلثه بر وی بر حیوان
هیچ بوده و ظهور و ستور و حیر و اجاسی سفلی و مثلثه آبی بر اجاسی بری از جوهر حیوانی و نباتی
که مزاج آبی بر وی غالب بود و اگر مشتری در طالع اجتماع یا استقبال بود که مستخدم باشد به دیگر طالعها و مستولی
بر آن طالع و متصل بر طالع یا بر جره و چهارم و صاحب نفس بری از غنای و دوم و خداوندش معهود و بر
طالع قانع دلیل در رانی و مزاجی نیست باشد و اگر این دلایل میسر و ساقط باشند از یکدیگر یا بیشتر دلیل
و قوی باشد و سهم السعادت و دلیل مال و معاش و چهارم و بر وی دلیل کثرت و ارفاعات و غنی و بر وی
دلیل غلبه و مشترک دلیل غضب و رحل دلیل قوت و حوت و حریه دلیل قوت مألول او باشد و بر عکس دلیل
ضعف و چون در طالع ثلاثه مشترک مستولی باشد و نیکی حال دلیل غضب است و اگر رحل بود دلیل قوت عظم است
و گویند که غلبه و جوی و دلو دلیل قوت اند و نباتی معیبا و حوزا بیان است و باقی دلیل غضب و بر چهارم
و ثابت دلیل غلبه و طعام اند چون معهود باشد دلیل فراوانی است و اگر محسوس بود دلیل کمی چون رب
طالع و معتبر و مستولی و علوی و وقت کوتیل در عذره و نب باشد دلیل قوت است خاصه در آن شهرهای که بدان
برج منسوب بود که عذره در وی باشد رحل در طالع و دلیل ریح و غلبه طایفه است خاصه که مع دلبسته اگر کسی

مسعود باشد ز غریز کرد و در صاحت جوار و اگر میجو پس باشد بصاحت غریز برود ز زمین و اگر
 مسعود در غرا و ناد باشد بصاحت طریز شود و ز جوار و اگر خوشی در غرا و ناد باشد ز غریز و
 بصاحت عوار چون مشتری راجع که در طعام غریز شود و خون مستقیم شود طعام بسیار رسد و کام در ریح است
 هرگاه که قمر منصرف شود از اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل باشد و منصرف کرد و بعدی بصاحت که اگر کند
 و اگر غمی بودند از آن شود طول بخیران بمران شود و مران میجای که از بلبل و تزار و فریادند
 با دام که میان شرف و سهو باشد که انی کند و در نصف دیگر از آن طول زحل در بروج انسی منع چهار ماه
 زیادت کرد که راند باشد در سیر حساب و الا ناقص شود بهاریات آن کوکن که دلیل باشد بر که اگر در
 طالع باشد از در بهار کند. اگر در دم باشد در تاب بن و که در ختم باشد در خزان. اگر در چهارم باشد در زمستان
 چون دلیل غلا صاحب طالع منصرف کرد و سیر نکیر در روز انتقال خانه که هر دو دلیل کنند بر غلا و اگر بگویند منصل
 شود که دلیل کند بر رخص یعنی رتبه طالع سوگاسد شود خانه که هر دو دلیل کنند بر رخص پس منصف صاحب طالع
 یا صاحب میت او بگویند که در وسط است یا باشد دلیل که آن است دست و آنکه هر دو اند باشد در سیر حساب
 و اگر ناقص باشد در سیر حساب ریح اندک زیاده کرد و انتقال ماه بعد از اجتماع و استقبال منصرف او و حامد
 باشد در حلق خانه در مقام چهارم بعد که بعد از استقبال باشد دلیل که آن شدن آن چیز تا است که برنج نخل
 و زمل منسوب اند هرگاه که دلیل که آن در برج عاشر رسد یا بدو که شرف یا مستقیم که در یا سبک رو باشد
 یا استه و تیردس بدو که شرف یا بدو که عاشر یا بدو که مایل تدبیر منبذول رسد ریح خیر تا زیادت کرد
 و اگر دلیل که آن بدو که موی یا بدو که نایل یا بدو که قط یا بدو که راجع یا بدو که صاحب رسد یا
 راجع که در یا که آن در موشه یا استه و تیردس بدین درجه رسد یا بدو که مایل تدبیر مردود ریح خیر تا
 از آن شده هرگاه که دلیل که آن رسد از مراکز خود احوال نهاده کرده کرد و اگر درین وقت منقل
 شود بگویند که موصوف باشد بصفت عا کران کند و اگر موصوف بود بصفت رخصان را کند و
 حال قمر تیرگین باشد یعنی چون مرکز رسد از مراکز اربعه در ریح خیر تا بدیداید ملک که آن
 و در آن ریح خیر تا بدی بعد که دلیل در دو بوده اقلیم و شهر تا نوکب و بصفت منقله آن

متواند و حرج دلیل فتنه و کسب زهره دلیل علم و اخراج و قمر دلیل اخبار و رسل و دعای در بیان ملکوت
 و کجای و حیدر و مقول و زاجها و زهره حراج حریج را ضعیف کند اگر منتهی باشد بوقت حرج بر هر طرفی
 حراج پس هرگاه که حرج در زمان قرآن یا در طالع مال قرآن یا در طالع عالم یا فضل سال یا جزو مقدم مرین طالعها
 نه یکی از علوبین را بدیگری دهد و عطا کند و نه فرود بخیر و زهره و ساقا قد از دست ان طالع حرج خارج
 میان ملک از اسباب بیو ثبات قدم و خارج می کند که و طوس حق کند اگر شتر که این طالع را باطل باشد
 و ص که حرج در وندی باشد و سفر جدا است زحل را پند حرج این دلیل واقع شود نگرین اگر حرج برات دور
 نور شتر یا در حرج میوه افغان حرج باشد بذات و اگر نور زحل را بشتی میوه افغان حرج از ملک
 بود بد است و اگر این حرج توسط کوکب سخی بود مانند آنکه سخی اول حرج را پند سخی یکی از علوبین را
 پس دیگر با افغان حرج کسی بود که از جنس سخی باشد و اگر سخی دو باشد و حرج را پند سخی یکی
 نور زحل غلبه تری دهد و دیگری نور مشتری بر زحل افغان فتنه از هر دو جانب بود لیکن توسط دو کس که از
 جنس ان دو سخی باشند و اگر انتقال حرج بر زحل دفع قوت یا دفع طبیعت باشد طو ملک بود و حاکم که
 زحل قوی می شود و بنو تنای طبع اثر و قوت های رفعت و بلند چون دشت خا و عاشر و افق مشرق و شرق
 و صعود در افق و کمال تشریق و مستقل بودن بر مشتری بوی از انواع مستقل با رخا نه برین باشد یا مقلد
 بود از هر دو نیز تا از صاحب عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع به این مجموع دلیل غلبه و بیرونی اند و اگر
 انتقال حرج بر زحل که بود انتقال انکار بود ملک مغایب کرد خانه که زحل ضعیف بود و سخی اعیان اثر و سخی
 حسنت و قول چون سقوط از طالع و برین و بهر دو و بال و زوال از او تا و افق و حرج و در جبهه و مانند
 ایها و درین طالع برین آن بود که مفضل شود بواجب ماسن یا رایج خویش یا از ان طالع و اگر در دو از دم بود
 گرفتار گردد و بسج و نیم بگیرد و در شش باطل گردد و در خانه های زحل قوت مقیم نا بود و اگر زحل حرج بر زحل
 به اوست بهنگامش و قتل در کس که بسیار واقع شود و اگر بموت بود کشتش و قتل کس که کتر بود
 و حرج بر زحل آسان تر گردد و اگر زحل در برج قوی الم طالع بود یا بسیار فرید یا قمر در شب و دو
 سیوند و یا تن بر در نهرت و قوت لکری که نا بود خانه که در او زحل در برج مفضل بود و اگر عکس این

باشد مایل بر خف بود و اگر زحل در برج ثابته بود یا در وندی باشد یا بطریق دیگر در این مواضع ملک فرمايد اربود
 و گرنه بگرنه و اگر عطارد و زحل باشد بر مایل و نور و بر اوج باشد یا با ملک با ملک و حلیه که اگر ان مفرق باشد
 ان مکر و حلیت بجای رسد و ان نرسد و اگر زحل در برج دوسم باشد خاوه در فوس و حری از ان مفرق گردد
 ملک با خریه بود و اگر زحل مشرقی بود یا در برج شرقی بود یعنی میان طالع و عاشر ملک خوان بعد مکر و خری بود و
 در برج غریب باشد ملک بپرسد و چون حال ملک دانستن مان خارج از مشرق باید دانستن بعین همین طریق و اگر ملک
 در برج ثابته بود یا در وندی باشد عرب در آن گشته خاوه که زحل نیز در برج ثابته باشد و هر دو کران رو باشند اگر
 در برج دوسم باشد عرب مکر گردد و اگر در برج سقلاب باشد زود سپری شود خاوه که حری سبکی رو باشد و
 و سرعت سیر حری و دانستن کند که آغاز عرب زود باشد و اگر بطلی البر بود دیرت شود و زیادت شدن حری
 زیادت شدن حری است در قدر و نوز و عدد و بودن او در برج در ان مطال و مثالی دلیل نقصان عرب خدا پس
 هفتهاست دلیل شهرت عرب تعدد حری است در افلاک و ان شرف و انی مایس و دلیل قول عرب بود
 و است در افلاک و افق غرب و طلسمه او با زنب و دلیل مکر انتقال و طار است مایس و طلسمه و زنب
 دلیل است در است به طایه و دلیل صلی انتقال مشرق و زحل است بودت بدست با بطلی که کمی حد و قول حری
 او نماند و قول شدن حری سحود مایس حری زهره در او نماند و انتقال عطارد با ایشان و قول شدن عرب در ان حری است
 او نماند خاوه که راجع گردد و اگر در طالع بود قتل رعیب باشد و اگر در عاشر بود قتل سران سپاه بود و اگر در مخرج
 بود خاوه است اسیر کنند و اگر در جهاب بود در پس و هر طبعی حری بود و حرکت از مخرج و اگر در مخرج عرب افتاد
 حری چون در مخرج بسیار بود و اگر همین عرب در او نماند باشد بنظر عدوت مخفی دلیل بسیار حری است صاحب
 طالع از طالعان قران یا طالع الی ثلثه ثبات ملک معنی است قعود شهر و صاحب مخرج دلیل دفع و خارج سیر حال حری
 را با حری بیان کشش باید دانستن که حال حری با زحل و مشرق و لیکن هر آینه از این دو یکی منحل باشد و منحل باشد
 عرب ان اثر نیست که علوی باشد ان سبب که علوی از امور دولت است و هر س که علم در کنایه است
 سبغاید که از ده درجه تا ثور تا ده درجه پس شرقیت و از ده درجه تا ده درجه جنوبیت و از
 ده درجه عقب تا ده درجه دلو غربیت و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالیت و چون حری در مخرج

در باب هشتم اصل آن راجع در حجب غالب آئیند زیرا که حرج یا دور در حدیث نواختن که نزد ربه میفرستند
هر کس را در قمار بافتن او غالب آید ابو نصر مظهر را عشری که یکی از علما علی حاکمست میفرماید که هیچ بسیار در
کردن این حکم راست آمد و بنده نیز در دو حجب از مودع یعنی بود یعنی سس کنی ایضا علی السلام را نشانند
معذب تخمین همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تولد و فوتی که از برج متقلب باشد و اگر حرج سالخیز
باشد یعنی رب طالع سال خرد راجع که در هیچ سعدی ناطق بود که هیچ فتنه که به نظر در دست بر با هم سعادت
در هیچ العیب یا با دو هم حجب فتنه و آشوب و قتلها و غریباها را کرد و اگر زحل باشد باین حرج و با بگوئی
و طالع برید آید و اگر هر سه علوی (ذی) برج باشند بوقت که یله (در شهر یا) بنا به آن برج حجب و آشوب فتنه
مینزد و مدله است آن برید را بکنند رسد و اگر تا باشد که خراج زحل در دیا حراج سرخ بر در به طالع فتنه یا در
عاشریا آرم حرج فتنه و حجب ظاهر شود و در حجب حال منوکی از طالع ولادت و طالع طوس طالع
فلکست و طالع اخضر را ایشان نموده یعنی از این دلایل فتنه و اگر در او ثا د این طالعها باشد یا اینها را
یا اینها را طالع طوس و جنس رسیده خاصه حرج اضطراب و دوات انگیس باشد و بدین شرح گفت الشعاع
دست خویشتن رو و قتلها کنند در بنان مکان حجب هر طالع بری بود که حرج در دی بود یا با ط
بود بر عداوت یا زحمت در حجب که حجب درون باشد و در حرج سر قر از طالع است تا عاشتر و جذبی از عاشتر
است تا سابع و مغربی از سابع تا راجع و شمالی از راجع تا طالع و اغار حجب از همت راجع می باشد و عرض
دری یا از راجع قابل تدبیر می زمان حجب وقت رسیدن اینها طالع قران یا برید یا طالع سال باشد حرم
تا یا حجب خاصه بعد از فتنه و وقت رسیدن حرج است بدو حجب و فتنه خاصه طالع و عاشتر و رسیدن اینها
قران و یا معابد تخمین است حرج یا معابد و ترسیح کی زمان دو حجب که بنحل زودتر رسد اگر حرج
مگر که راجع باشد یا بوقتی از او ثا د طالع و حوکست شیر اینها را اینها مثل وسط احاطت بر توالی

[illegible]

و این یکی از نمایی و قتل و حجب و انحراف و مشتت باشد خاصه که در اصحاب و ضعیف بوده باشد
 و اگر مستقل شترن بوده باشد در اصل و فرع یک خال باشد دلیل بر دلیله و ادب و ادب و ادب
 باشد در تمامیت و این خلیق و اسامی معیشت مردم و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل مدعی بوده باشد
 دلیل بر تقاضا و ادبها باشد و بر بنای مردم که درین رقت نیز ضعیف گشته باشد و اگر در یکی قوی بوده و در یکی
 ضعیف حکم بر توسط کنند و قوی تر آنکه آنها باز باطل رسیده باشد و اگر جزو قرآن بر حق رسیده باشد و گویان
 بدقت تحمل آفا باشد از منسوبان آن کوکب بکن از معارف اهل ان و اولاد را اسب رسد چنانکه اگر
 در یک پاره احوال گویان و اگر زمره باشد از خود این و زمان و اگر شترن از و زان و اعیان و اگر قاف باشد
 از ملک و حکام و از عطار و باشد از اهل کتاب و دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان یا عوام و اهل
 رستاق و اگر کوکب مستقل باشد صاحب دولت اسب رسد و در جمیع قرانات حکام همین صراط باید کرد
 لیکن در قرآن که بر زمره باشد کشتن نیز قوی تر باشد چون آنها بدوم رسد و برج دوم مسعود باشد در اصل و فرع
 و سالوده قوی حال و صاحب دور رسد و نیک حال خاصه موافق دوم طالع فرع باشد دلیل بر این دخل و کسب مردم
 باشد و فراخی عیش و وقوع محالته خیر و در وای بازار کم و سعادت مردم با یکدیگر و سلامتی احوال خلایق و
 رسیدن غایبان و اگر حرب دلیل بر حال باشد کشتن بر خدا این بود چون آنها خانه سوم رسد و او مسعود باشد
 و سالوده و صاحب دور نیک حال دلیل سازگاری بود میان برادران و خویشاوندان و کثرت نقل و تحویل بر دین
 خاطر حسن اخلاق و طاعت و غارهای باقی و میل مردم کجرات و طاعت و عامل شدن بخیل معلوم و روشن
 از این سیر و حکام و اگر بر حال باشد کشتن بر عکس بود میان خویشان خصوصیت افتد و استقلالات بسیار
 و غارهای باقی خاصه که در اصل نیز بد حال بوده باشد چون آنها چهارم رسد و دلائل مذکور مسعود و مسعود باشد
 اصل در فرع دلیل بر این کار و زراعت باشد و سلامتی سادات و کثرت ارباعات و اسوکی در اماکن و ساکنان
 و ارباب اینها و اگر بد حال باشد در اصل یا در فرع دلیل بر این مواضع بود و ارباعات و مردم بسیار طاعت و طاعت
 کنند و افتد رسد از جوهر عین و کشتن کند چون آنها پنجم رسد و دلائل قوی حال باشد دلیل بر این تولد و
 ناسل بود و اهل فرزندان متقی و رسیدن از خاندان و زود رسد از جهت مصالح و بسیار علات و کثرت

سور که و شاید اگر به حال باشند برعکس این بود که آنها بشتم رسد و دلائل نیکو حال باشند دلیل صحت
 ظایق بود و علاج بر بیرون چار آن و کثرت سج و شری بوده و چهار پانسم شکفته و بیرون آمدن ظایق از غم
 و اندوه و اگر به حال باشند هیچ برعکس بود و اگر آنها به شتم رسد و دلائل نیکو حال باشند دلیل بسیار تنوع بود
 برضا و رغبت و موافقت بین از دای و شکر و جمع میان صفای و رسیدن ظایق به ماضی و شکر و دلائل تنوع
 باشند حال برخلاف باشد و دیگرها همانا برین قیاس باید کرد و بر چه که آنها بدو رسد باید دید که از کدام نشانه است
 بحسب طبیعت آن نشانه حکام باید زد مثلا اگر بادی بود در حالت سعادت بادی خوش و زرد و صاف و سبزه
 و چار آن ملک نابد و در آن حرف لعل و فارغ البال کور اند و اگر بد حال بود حکم بر بعضی این باشد و دیگر برین
 منوال قیاس باید کرد هر گاه که در جو قران یا طالع سال قران خوف لای یکسوف واقع شود یا یکی از آن
 دو طالع صوف و کسوف افتد یا در آن عالم قران حین شود یا یکی از دو بخش بدب رسد ملوک و سلاطین را
 نکره است رسد و از باب آن دو دین رنجور ظاهر گردد و در مردم زحمت رسد از هر نوع و چون بوقت قران
 در هر برجی یزری بوده باشد و چون آنها باقی رسد دلیل از دایا و قوت و بخت ملوک آن دولت بود و از آن
 الحار و دناگران و حکم هم الساده همین است و اگر هم العین بود او سعود دلیل اجابت تداپرو را بهای سعید
 و وقوع عدل و انصاف بود در حکم و اگر بخوس بود اهل رطل و رسم باشد و در تهر بر ما صفا کند در اینها حلقه و قی
 اید این حکام خیرات از دست بعضی برانند که خوف و کسوف تحت الارض را اثر بر نیست و زعم این آنکه اگر همان
 بواسطه انقطاع نور ایش است از زمین یعنی هر جا که ایشان را انداختند اثر نکنند و این مذمتی آن که نیست که بگو
 شعاع کوب تابع جرم اوست و حقا از چاکر ده اند و این طریقی فاسد است و حقا صریح و متعارف است و بگویند
 جز بن مرکز قطع کنند بلکه نزدیک اند در طایفای که خط امانت هر جا که بایان این اشکال متاخر باشند و جرم
 ایشان با تعلق جمهور طالع و قیاس است پس چگونه شعاع کوب تابع جرم او باشد ازین بحث معلوم شد که ایشان
 بذات موثر اند چنانکه اگر کسوف در طالع شخصی واقع شود یا در خانه یا طالع آنکس یا بدلول آن خانه
 می باید که مضرت رسد و بگویند در هر چه که واقع شود و منومات آن برج را وقت رسد از این معنی شبیه
 زمین باشد خواه بالای زمین یا اماکن فوق الارض باشد تاثیر آن فایده و حکمتش عامر باشد خاصه امر در

الها همیشه باز به انجیک نترد بگر مانند اثر او در آن جانب بیشتر باشد
در سوخته ایام حرام می شود مستحق عقوبت و عاقبت کیفیت نکست و مکان و زمان و معصومان و ابراهیم و کعب
بود که در حال وسط صوفی و کسوف بیشتر بود یا مستولی بر عالم یا بر جزایا که خود را کور برود و انجیک
نشد یا با آن در جاده اندر نصف النهار رسد و اثر تو بست زباده از اثر طالع باشد و اثر مطلق از او
نیز حلی است و فعلی مقیم در آن از فعل سرج و فعل را مدبر خواهد و اگر مدبر پیش از یکی باشد آنکه قوی تر بود
مقدم دارد و دیگر را سترگی او سازند چنانکه معرفت مستدل گفته شد است و این فعل از حرام مدبر
و یا مانند آنکه اگر مدبر در طالع ضایق را معرفت رسد از کثرت طالع و کثرت و حوق و در حیان استبداد عالم رسد
و حیا رسد و آید و دیگر کشتن سواد و ناکه و سرما و حرام از اراضی روی و غنای در حال و تهب زرع و زراعت و ناکه رسد
و یا هر چند افعال را طالع خاصه که زحل به حال باشد و اگر مشتری مدبر باشد معرفت رسد و طالع طلب مستحق کنند
و سایر افعالی که در وقت و در آنکه وقوع دعای خیر حسیه و فتنه و اراقت و رونق کار احصاء و کثرت طالع
علا و غنا و منافعت در دین و مذمت و توبه و فساد و جبهه با و با و اندوه و غنا و معارف و تهب رسد و
او پیش و اگر حرام مدبر بود قتل و عضوها افتد و وزدان و معدن غنای کند و شراب ببرد و حرام تمام
کرد و پس پیا و موسی بدید آید و تمامی فرق عارض کرد و یا هر چند از اسب در سودا و خنکی و اشتغال و حرام رسد
سود و موقع و قتل و دانت حیوانات بر روی و اهل و متاثر از سندن طالع از ناکه رسد و اگر زهره مدبر باشد
خرد و غنای کم بود و زنا و حرکت و حرکت و مال شود و در دم بخش و خور و طلب سموت کنند و یا ناکه رسد
و یا و سرج و شراب و ده و عطریات و علب و سندن و اگر عطارد مدبر بود سودا متعبر کرد و در این وقت رسد
بسیار گویند و کتای و ماهی و زور و سندن و یا ناکه مضطرب و زور و حلت بسیار کنند و سندن
و منافعت طبع کنند و نفقت و خدایا واقع شود و بسیار کذب و غیور و منافعت طالع و هر کس که مدبر باشد
خاتم که بدو منسوب باشند استیلا یابد و اگر سعد مدبر باشد کف شرافت کنند و کار با طالع باز آید
و اگر غنای مدبر باشند استوب و تخلف با ناکه رسد و انواع شر و حرام و کثرت و غنای و است و کثرت
بدید آید و اگر یکی سعد باشد و دیگری کثرت طالع و عدل و امن و استوب و کثرت و فراخ و غیر و شراب و امین باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در دم بازار و از باب دیوان و مار یک سواد شکست سر و سبیل آیهان - دلالت کند بر اندوه زمان
و مال داران و کدورت سوار و سر و اگر وقت بود و دلالت عوام و خیانت دلالان - دلالت کند بر خجسته
سابق از و در و درجت مسافران در نا و تجم غلگه و کار بر به طوسان و هیر که مافون اشرا بر برابر ابله
کشتن آیهان و غلام آیهان - دلالت کند بر سحارت بر دکان و اصل نسبت و فرج در خلایق و فراخ غمت
و بسیار طرب در زمان نایب و شادی و ذرا و قفا و عطا و محبت چاران و در زان و سلاهی مسافران دریا
و در آنها غرض - دلالت کند بر اجتماع افاضل در مجلسی اگر بر رونق و بیزان و تقصیر و محبت خلایق
و سلاهی مسافران - دریا و غلغله بیزان و مهور و مودان و حق کو یان و حسن باد و امانت - دلالت کند بر
سلاهی و بارانها مضرب در میان مسافران دریا و فرج زمان و بر دنگ کردن بر مردان و نگاههای میر و حق
و سر و اهرام - دلالت کند بر بی سستی زمان و متغیر شدن حال و سبزه دیده و سقوط اخیه و چاران زبان
مطرب و بارانهای محبت و انگار که در مار یک هوا - دلالت کند بر بسیاری اراجین و دروغ و بخت شدن
و امها و دست بر آوردن در دزدان و فاسد شدن و سستی اعصاب و مهور غلغان و در زان و در کشتن آیهان و
در سستی قمار و اهل بازار - دلالت کند بر دشواری وضع حل و ف و امها و نیز که سواد و دل مشغول مردم
و در کس و در مردم و در وضع غلگه و اهل میان کثرت و سستی - دلالت کند بر رسیدن مسافران
حاضر در دریا و رونق غلغان و طاحان و مار دنگ و برودت هوا و طرب و خلایق - دلالت کند بر فرج
زمان مطربان و جمع آمدن ایشان در سورا و جنبها و جمعیت خلایق و بر آمدن کار با سبزه و انبار بخت
و مار دنگ - دلالت کند بر سستی عوام و تیری بازار و در آمدن نظم و نشر و کلمات و حرکت رسولان و کشتن
زبان و سبزه و دلالت کند بر مهور بادشان از حد مشرق و اعلیم رابع و استعالم ملک و وضع همه
عزت و بسیاری سوغتی و ناعنان و غلبه کردن سبزه و میل خلایق بعید و دشتی و خوش و تفاوت و تفاوت
بر زگان - دلالت کند بر غمت و استوب در مشرق و سستی جانیها سکر و شدت کربا و محضرت
رک نیدن مودیات انشی و کینلای محبت و حرارت حرا جانی - دلالت کند بر چاران و امانت
و معنیان و انگار حرارت و بی زمان حاضر و میل خلایق بعین و مهور و ک - دلالت کند

بکثرت از این غیم میان خلایق و میل نمودن به باریکستی و عذر و تکرار نشود از حق بگویند و این
تجرب و طاعت و عبادت و از زنده شدن از بهر زنگان و در دنیا و آخرت سواران دلالت کند بر احوال
علوم و سافران و استواران و دفع خطر و تاراجی هوا و در توفیق ماندگار و توفیق دلالت کند بر کمال
میان اقبال بر کسری سیاه و وقت اهل صلاح و قصد ارباب عالم و میان بها از حرارت و خون کاسه
دلالت کند بر امانی و حکمت طاعت و بسیار قدم و دنیا و طرب در اقبال و اعیان و عفت
و اهل طرب و با او اما سواران و سادها و درون از ارتقا و اعتدال هوا و دلالت کند بر رونق احوال
مکتب و دعوت و پیران و تجار و حاضران اهل فعل در مجلس اقبال و حسن باد که کم و شند و تکرار
و صفای سواران دلالت کند بر غبار و توفیق هوا و رونق بر زک و اولا و طاعت حق و توفیق دلالت
دلالت کند بر تاراجی هوا و طرب در اهل سیاه و مخالفت از دواج و حرارت در زمان و کدگان
و میل نمودن با فعل ماسخ زنده و بدینا می خدام و قیام و اهل عفا و او باران دلالت کند بر کمال و خوشی
هوا و بسیار و شنب و اخبار و هجوم و از این و حلیت در طایفه و وقت و در معادن و عزت آلت حرب
و ستود و پیا بهانه و دلالت کند بر ابر و غم و چهارم زمان و عامه بری هوا و آفت رسولان و جاسوسان
دلالت کند بر عشق باری صانع زمان و ابرودان و میل طایفه به حق و عجب و اعتدال هوا و تبریز باران
دلالت کند بر تبار و باران و جمیع احسن زمان و مطربان و رفیق عوام و سحر و دست و در که
رسولان و سافران و زبده انبیا دلالت کند بر اعدا کار و امان و بسیار معالمت و رواج باران
و غلبه عامه و از این دلالت کند بر آفت عزرها و عزای جاها و هم روز و صبح و شنب
و زنده شدن و توفیق و تغییر در امور عالم و دشمن و جنگی هوا و پیا بهانه دلالت کند بر
بخت و استی و اعدا و از این دلالت کند بر عزای و عزای و عزای و جنگی هوا دلالت کند بر اعدا
زمان و مطربان و مخالفت از دواج و شدت سرما و در این و کسری سیاه دلالت کند بر غلبه و پیا
به دلتین و طاعت و فرو بستگی با زار و اذ و در و تبار و عال و از این و طاعت میان طایفه و در
و دست و زخمی دلالت کند بر شکست حال زمان و اهل منب و در مادن سافران و پرتی و عوام

خلاقیت و سعادت خوانین و رونق اهل طرب و بارانهاستند. و دلالت کند بر اندک صبرهای دربار
درستی و راستی و در باران اهل دیوان و صحن بادمان سخت و علاج بهر چرخ یاران و استخوان بود
دلالت کند بر اندوه عوام و زنان را به از مرد و معروف و نه از ارباب حاکم و خلاص سازان از دهان حکام
و نوح باران. دلالت کند به کثرت فتنه و فحش و میل مردم و زنان با فعال ناسمجذبه و جمودت از
واج و استقامت و پایداری و امارت و بسیار باران و تاریکی هوا. دلالت کند بر اندوه حال و بهر زنان
و بهر باران و از اچین و درختی و اهل بازار و رعد و برق و بادهای تند و اطمینان سخنان بهر و بهر
سودا و چار و خجالت و جلب و مردم به. دلالت کند بر باران و طوفان و کیمه داران و در ماندن سازان
در سولان و افق هرقه. دلالت کند بر سخت حال و دیران و فاصلان و نه درین طایفه و دوستی میان
زنان و مردان و در واج باران و فرج و فرج و تغییر هوا. دلالت کند بر طرب و زنان و کار
مجلس و وقوع سوره و رسیدن سازان. دلالت کند بر رغبت زنان بر فتنه و افشون و حرکت
سازان و اجتماع عوام و کثرت طالات و باران و سرآمد و وقت. دلالت کند بر طرب و
کند بر بالا گرفتن کار و فروماندن و تقوی عین بر سران و استخوان دولت از خاندانی می نماند و بهر باران
ملک بزرگ و دیگرگون شدن رجا و فروختن بسیار از نامداران و بهر خوشی فتنه و بهر باران
عالم و جزایه جاها باب و طوق شدن کتبه و جزایه ریکر با و نخب و غارت و قتلخامه در شمال و وسط
اقلیم. دلالت کند بر محاربه و مخالفت و در فتنه ملک و اقلید و بهر خاستن استون بزرگ
و شعله خدام بر بنی دیم و ترس در خلایق و آسیب ناپاکان و غلبه کردن و نماندن و عرف خوانین
و ظهور مردان و فساد و اب گاران و جزایه بقاع و جزایه از سپهانی. دلالت کند بر اوقات زنان
رأینه و گرفتاری و صاف و اندوه از باب رود و سرود و شدت سرما و جزایه سواحل و تلف زدها و ابله
خلیفه نه. دلالت کند بهر توشن اهل بازار و دوا و دین و جزایه و نماندن از نه. دلالت کند
و نماندن بهر گرفتاری و در توشن و افتادن مهلت عوام و بارانهای به نفع و نماندن هوا. دلالت کند
و نماندن بهر غلبه کردن اهل طرب و در بازار و استخوان و وقت استخوان و نماندن و تلف اموال و نماندن

[illegible]

این دلالت کند بر بسیاری موارد در علوم مخصوصه اعیان و اشرف با اهل عرب و طالب مدنی و دین
 بر مانگن و کرامات و غنای و ... دلالت کند بر کثرت نزوح و رغبت علماء مطرب و علماء مدنی
 و حبس چارای و بر اهل کلمات و توبه و کاران و بارندگی مانع از ... دلالت کند بر رغبت مراد و حبس و ...
 و شادی اهل حرف و تقرب اهل ویدان و تودیه و کفنه شدن سخاوت حق و جنتی با دانی و کفنه و ابدال
 ... دلالت کند بر آسایش و وضع حل و فصل میان مردم و سامانی مسافران و حلیم و جویباران ... دلالت کند
 بر بریت نام از ادعای اهل طب و شادی اهل سلیح و سرما و برف و تلف شدن جنین و رغبت زنان بکار
 بد و میل اهل صلاح بفساد ... دلالت کند بر طاعت و پیران و محاسن و در باب فضل و کسب دی و باران
 و ستم بر رغبت و غنیت مردم بگو. و تزدید و ناز و کستی در خلایق و اراجیف و رسوم و تغییر در هوا
 و چاری از شکم ... دلالت کند بر ... طاعت و کسب از اهل سبزه و محبوبی رسل و جویبار
 و اشکی کار زمان ... دلالت کند بر خرافات و در وقت بکار و حرف و حال و عشق باری و جان
 زنان و مردان ... دلالت کند بر سقامی مسافران و جوشش دلی رسولان و صلح میان مردم و فرج ائمه
 و بارندگی و سرما ... دلالت کند بر برکت و بارندگی و تزدید و رسولان و مسافران و اهل خانه
 اخبار و تقوای ائمه که ... دلالت کند بر نظیر و اهلها و احوال عالم و دیگر شدن ضیای
 و سنگان و ... و موجود شدن حیوانات و چارای و سرما و طاعت و بارندگی ... دلالت کند بر قوت ائمه
 و اهل صلاح و در سقامی بار غنیت و رفعت اینها و غنیت فقر و رغبت مردم بعبود و جرات نمودن
 ارباب بیانات قدیم و خواب بعضی مواضع و شکلی و اوقات که مستعدان و بندگان و مای ... دلالت
 بر جوی احوال و بقیه و اصحاب لیس و طب و دشواری وضع حل و فصل میان از ادعای و چاری خرمین و اربابی
 سیه و شدت سرما و برف و بندان و اراجیف و کمر و غنیت و در خلایق و کثرت دی و باران و تنگی طعام
 و حل مشغولی اهل دیوان و حرف و بکار ... دلالت کند بر کثرت و رسولان و جویباران و تعلق مسافران
 و بدیدن راهها و قوت سرما و در وقت طاعت هوا و حکومت عوام ... دلالت کند بر ضعف اهل
 و علماء و اشرف و چاری منزلت دین طاهر و بخنده شدن ائمه و اهل سبزه و قوت او پیش مردم و کثرت خرمین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیشینہ

[illegible]

فاین عملی باشد
 وطنی علی کتب و امور و کتب
 آن خزانست که از هر دو کتب
 با هر دو راجع است هر دو کتب
 را اگر یکی مستقیم یکی راجع باشد مستقیم
 نقصان پیدا کرد یا نسبت عدل
 حسن جود این صورت بعد از آنکه
 نقطه مخصوص وطنی بعد از آنکه
 و تفهیم هر دو کتب که با آنکه
 بی در و ده که با آنکه یکی
 درجه دو دقیقه هر دو کتب
 گفته این یک کتب راجع نام شود این
 بعد از آنکه هر دو کتب راجع
 که ششاد هم یکی باشد این
 هر دو دقیقه این از دو کتب
 هر دو دقیقه هر دو کتب
 سی از هر دو کتب که در هر دو کتب
 باشد و چون بعد از آنکه هر دو کتب
 عملی یک کتب تفهیم پیدا کند که هر دو کتب
 که بعد از آنکه در جدولی که در آن جدول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون قبر بعد از انصراف بر محل مقبره میگرد و او مستند بر مصالح دلیل کند برستت حال اهل مغرب و دولتها
فنی و سیاسی گشتیار و ملالت عامه از زحمتیان و حربه زدن در داخل و راجع یکی که بعضی ایشان گرفتار گردند
و زحمت نمایند که در یک باب در مریع بایستد دلیل بدهد که و ابر و منیع است اما چون دین انجا بایستد
است منع میکند و دفعه ایشان را ضعیف میزد تا آنجا که دلیل دیگر بدهد آید که دفع این مانع گردد
صفه ذاتی عرضی دارد و مشتری فوت ذات و عرضی دلیل است برادر زاده و فراموشی خاطر که زحمت و سبب
است. و فقر و کمبود الارضی معلوم که یک موقع الارضی که زحمت است و او مایل بر بعضی چیزها مایل است

[illegible]

[illegible]

چهار دست کرد و یک کند و یک که کاین زنده به نظر دفع طبع است و این دولت و مومنان
 حرم سلطنت چون زهره قوی باشد و مستولی بر پادشاه سعیدین دلیل رونق اول این طایفه باشد و بتدریج
 کار ایشان بیکدیگر و در ملک خواب و خواب و تر و یکسان سلطان و اصحاب دیوان و حال و مقرران چون عطار و
 زهره بمان محققش بر قوت بند شاه حرف فاضل است دلیل ضعف حال این طایفه باشد و طایفه که جاده
 دلبسته و این دلیل ضعف احوال و مرض ایشان است بود معارضه و جسد و در مملکت بود و به دست ایوان
 مستولی بر پادشاه سعیدین اسید سلطنت و فاضل است ملک ز مادی و معنوی چون منسوب شتری اند و مستولی
 لایق باشد مایل به نیکو اما کمی قدح به سخته او ملک بخار و اغنیای نامی از سخته شتری و کشتیای نعل بر در مملکت
 در اموال بعضی نقصان واقع شود و ملک عمارت و قضاة حرم به سخته شتری معاینه بود و چون عطار و کسبیم بود
 حال است حالی از تشویش باشد و چه که زهره اصلاح آن کند ملک زنان و از مزاج نیکو حالی زهره دلیل قوت
 حال ایشان است اما چون مزاج در معتم است میان از مزاج و شرکا ضعیف باشد و قوت نکاح و انجی واقع شود
 با رعیت بود ملک امر دان و مطربان و در باب امور و طب چون خواب زهره اندکی حال باشد ایوان مستولی
 بر حکم مرغیت میان این طایفه مزاج و ضعیف باشد و قوت طبع و طرب در مردم ملک عمارت و عوام الکس چون
 قمر نیک حالت و غیر النور مردم از این صنف مردم است نیک حال باشد اما چون شجاع معتمد مزاج در طایفه است
 و خاک باشد و بعضی از قوت رسد و بعد از رعیت مطالبه نمایند و این ایوان کوه در مزاج افتد و بزرگ
 طبعند لیکن بیا بر زنده و آن فیوج و وصل چون منسوب قمر اندکی حال باشد چون قمر در مزاج منقلب است
 اکثر اوقات در تر و باشد و قلع داران و کواشندان و مالی چیل چون راجع مایل بعضی کار این نوع
 در مزاج باشد و میرت بر ایشان غالب کرد و ملک تجار و بیاع و سحقیه چون منسوب عطار داند و او ضعیف و کوب
 اوم راجع دلیل ضعف حال این طایفه است و زاین در معاللات جهت کوهست عطار و منقلب و مزاج و خلق از
 نفع الطریق را به شراب خویشان و اقربا چون حرف اجتماع در بی طالع اجتماع و عطار و منقلب

در مضمون موجب است بنا بر فرض نه ابر بر اطلاق مایه عید و حواصی استیلائی بر شمشیر و دلیل بر دور
کشیدن این صفت است تا در آنکه در عاشر است اما چون در راجح است بجا می رسد که غباری و میر است
معدان و راهندان و در موجب مری اندر در هر دو زمان است رساندن اکثر مکتوب گردان و در میان مسافران چون قمر
نیک طالع است و در پنج یک از بخش بیشتر است نه سبب است به بند وصل بخلاق بکارت و در موجب مضمون تاثیر مکتوب
درین مضمون است بر وقوع آنچه در ده کرده بود از کوفت کعب دلائل پس درین سال ملک ایران در مضمون داند
رسد و در اکثر اوقات زلفت بخلاق رسد و بهای تغییر هوا و در موجب مری و در شرب زهره موجب کثرت انقباض
بر طالع دلیل اعتدال فصل تابستان و تشریح مری و تغریب زهره و وقت کثرت انقباض که در دلیل اعتدال است
است که در این فصل که مقرر دلیل مری و برف است از اتصال ککب بارده و چون زهره و مری و عطارد و زنباک
مانع از حرکت چون اتصال است که ککب دارد و با ایشان اما وقت قابل است بکن فعلی است و در این فصل در مری و مری
در مری دلیل است و مری است اما زهره مانع و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است
زنباک است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است
درین مری اندر دلیل یقین ابرار چشم است و عرف گشتی است و در مری و مری است و مری است و مری است و مری است
از مری ککب با آن در مری مری با مری که حل است خاصه در مری مری و اول تابستان کثرت مری و در مری مری
السرور راجع میگرداند اما ککب مری و مری است که گفته شده است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است
و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است
در مری و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است
مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است
در مری و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است
و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است و مری است

قرن مقرر در مسکنه و قوتی که بعد از انصراف اجتماع مقدم بحسن عقل مبدی و در حدیثی زحل میزان موجب
گردان خود را بدو چون مانع سپارد و در اکثر آنکه گنده به بار و تابستان از آن به بیشتر است و در آنجا که در
بجای خود طالع میرسد در آن حقیقت معتبر است و صاحب بیت مستوفی و متصل با هم در دو دایره طالع میانی
که بدین دو کتب مذکور بود و در آنجا باید یافتند و در کتب و جواهر نفیس و اسرار و سوره و برده و کلام
خاصه در تابستان که انهای آنها با هم میرسد در آنجا در دل است بر طالع اما در ثالثت مع ذلک مذکور است
او را بقدر وانی بود و خاصه کتاب و آنکه کتاب را شاید و حطریات خاصه وانی که بیشتر پسندیده و در
طالع است در میان اول سال اثرش بیشتر باشد از رسیدن آنها و بجای خود طالع و رسیدن جمیع او و متغایر
بجای خود زمره و الی است بر بعضی خاصه که در مرکز سیوی است دلیل از آنکه در آنجا و اوقاف و عرب و سیرایه باشد خاصه
وقت انتقال بیشتر در قرآن و زیارت خاصه تر باشد پس که در خطه ذکر گفته شد و طالع را در آنجا بیشتر
برج ثور است و نیز در اجتماع مقدم مخصوص بر حق دلیل وقوع اعراض است که در سوره و طالع و دل و کرده باشد
در سنی اعصاب و در هیچ و در قرآن و علت در زبان اما صاحب شمع عالم است از کونین و ستم و رب
و اسعد دلیل صفی و صحت حقایق وانی و جامع شود و سیل العواقب و سریع الهوال کند و در سوره و صغاف او
دلیل حفظ ادب است در معالجه اما قرآن کتب و اعتراف ایشان در میان سال در برج سوائی و کونین و علو
شمع دلیل پارس است و استیلا پوست بر طالع و اعراض حقایق و عرب و فارسی اعراض و اول و حال
حون زمره با ایشان است امید آنکه سال گذرد و طالع را در آنجا و اول سال دلیل نیست که در آنجا باشد
و عرب طبعی مگر اعتراف کتب و قرآن ایشان در میان سال که دلیل است و است و سجون و وقت بعد از
و قتلها نماند در معارف خاصه و عامه زمره بد است با ایشان است و غلطی باقی و مانع تو است چون قر
زحل راست در قرآن و طالع غالب ایند بر حقایق و در آن حرم در اول کتب الاذن با هم الفان باطل
شیخ و معاند است خاصه در حد و مصر و شمع هر که کان و چکان دارد و در قرآن و دارمیه و اصغر
طالع انهای بر آن رسیدن انهای برج قرآن در جمیع و حقیقت مخصوص و کتب و صاحب شمع
و در اصل نیز فتن بود است دلیل گفته در سوره و وضع فل و زبان و فتن و اول و سوره و در آنجا

[illegible]

بر که ملک شد بدو بعد از یک سال دینم ترا بویست که والی از جهان و اکثر اعیان را بپایستد و بدو بدو ستاره و بویست که
 والی بایل رضی بن بود از قبل سلطان دین سال گذشته شد و بویست که در خراسان - ارمیه در حرکت اند و زود
 باز در این فتنه بر جبهت دینم و والی و حکم بود و عاقلان و دیگر بخت و کوشش از آن رنجورند و
 بسیار فتنه گشته و در محاصرت زود و عاقلان و بخت گشته و در این کشت و مازان می کشند و کین
 تا این غایت که تکریر این سه کرده میشود و از تاریخ مذکور قریب دو سال گذشت که است هنوز این فتنه
 باقیست و راه اعلیٰ بالهواب چون راه معقود بود و درین کتب جامع خیر و کسب میفتش بر طاعت و
 تقاعد کنیم تا که زحل دلیل رحمت کارهای دنیا و نیست و شهادت و فقر و تنگی و کارهای و پاره و پاره
 در عذاب و دستاوردی کارها و مذلت و محاربت و جهل و سرف و بیک در دنیا سبب و والی و گشت کرد و در
 دلیل تنگی کارهای دینی است مانند فقر و محذور و قتل و سرق و حرق و کذب و غیره و بزل و بدیان و کثرت
 عجب و فقر و هرب و عار و سرف و بیک در لغت سبب عذاب و عتاب گردانند و دلیل سعادت
 و سهولت مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و آشامیدن و شرب بنیاد کردن و لبهای لطیف و بشیوه و
 رفعت کبار و دشمنی و کثرت کسب و عاقلان و سعادتی فقر و احوال و دوست داشتنی و طهارت و ردد
 و سرود و استماع عزائم و او تار و هر چه که در دنیا از آن قطع و لذت و توان برداشت و سرف و بیک
 سعادت امور و بنیت چون اگاهی از معارف و غیرات و طهارت و عاقلان و امانت و دیانت و صلاح
 ذات البین و زهد و ورع و رستی و عفت و حسن اعتقاد و هر چه سبب سعادت آید که در
 موجب رستگاری باشد پس دلیل امور عالم کون و فساد است بیکدیگر و سبب تغییرات و بیکدیگر
 در نفس انسان و هم سعادت بد و منسوب است و او دلیل سعادت عارضی است چون مال و جاه و دولت
 و حساب و حسن دلیل امور و رستگاری و عفت و رستگاری و سعادتی و احوال و سعادتی و احوال و سعادتی و احوال
 را هم غیب بد و منسوب است و او دلیل سعادت و اخل است چون علم و رای و تدبیر و اندیشه
 و عذاب و منسوب است عالم از عاید و مواع و احوال و کمالی که منسوب است و او دین
 و نیز است عاقلان و معادن این است که عاقلان او باشد یا در خانه او باشد

افتاب که نیز اعظم است و حر و ثوابت و سیارات و کواکب ثانی و قمر است و ربع گرم و خشک است
 اسد با موافق مزاج و خون و هوای است و بیست و هفت و ساحت و روح و سیرج و آب و تالی و الی گشت و ماه که عدلی
 و نظیر است و سیرج حرکت و منبر و حال و ربع سرد و تر و بلبلان پاکه موافق مزاج است و طبع و جوار است
 مقبول که دو سیرج باقی و ولایت او شده و ایشان هر یک از ولایت خود خانه یکجایی و او از آن کواکب بجله تخیر
 جانکه معلوم است که آب مناسب بسوی هر دو کواکب پاکه خانهاشان و او ایدم یکدیگر کرده مانند زهره و عطارد و سیرج
 و مشتری و مریخ و قمر که هر یک از این یکدیگر بکشند و به ترح و مقابله یکدیگر بکشند و درین یکی بعضی حشرات
 و کجاست کواکب را ممت و وقوع میوت ایشان با سیرج نهاده اند بعضی که بر شکل کواکب نه بکشند جدا اند
 اگر بر شکل دشمنی کسی مانند مشتری که در شب است که بکشند سعد بر یک است و سیرج که بر شکل خیر است
 که بکشند کسی که بکشند اما حقیقت حال در شرح می فصل جزا و نظیر این نوعی که گفته ایم بکشند که بکشند طالع
 عالم سرطان است و هر چهارم و ده از برج منقلب افتاب و کواکب علویا اشراف در او دست مشته
 را که کواکب حیانت و بقا طالع و افتاب در عاشر و زحل را در نوح و سیرج را در پنج یکسب و سیرج و ماه
 که حلیف و بعضی افتاب در حلیف عشر که دویم عاشر است و زهره را در قاص که کواکب جلال و دیانت و تقی
 و عطارد را در ثانی که کواکب عقل و علم و فراست است و سیرج اشی و در پنج درجات شرف سخن بسیار است
 یک در اول نشید اما حقیقت است که هر کوی را در دوم و در ثانی اند یعنی فعل و ابی و سیرجی باشد از ایدم
 شرف را و خانه و نعل و دیگر دوستی و دشمنی کواکب و سیرج و طالع اشراف ایشان گرفته اند و هر کوی
 پوست گفته شده از این عاشر و ده که کواکب نطق و عقل است در طالع او را فرج باشد و زهره که کواکب
 ضرب و عشق و مردمان است در سیرج و ماه کواکب خویشتن و حرکت است در سیرج و سیرج کواکب
 پناه بیت و تر و اندوه در شمس و نعل که کواکب شقاوت و مستعدان با یکدیگر و زحلان است
 و انواع شتمنا در او اند و مشتری که کواکب سعادت و وسع و اعیان است در با نوح
 و افتاب که کواکب اسودا و خست و سعادت و غنی است در پنج سیرج و هر چه از هر جهت فرج او
 حکمت الارض است و فرج سعدین و دین بر شمس و ثقیل طلعت و این کسی ساقط

اجتماع هر کس در یک دره درین شرح قطع است و در هر یکی از این شش کتب یک اندک مقرر کرده ام
که پنج بخش بنویسد بر دو بعد یعنی نخست بخش ظاهر است و نیزین بخش ظاهر
و معارض و هر مراح که غالب پسند آن مراح که بر سبب ظاهر بخش یا مراح غالب است از سبب
و این تا در اندک لطف از سعد سلف معجز نماید الا امید جانکه از بخش شاد هیچ در سبب
خوف اندک معرفت بخش را بخور معرفت و اطلاق و بعد و دایم است تر باشد زیرا که در
بار دوم بریده بود و در بخش متقبل بجایه و شرف و استقامت کمتر بود و بدان سبب که معرفت
هر یک دست آموز باشد و در سبب آنکه سعادت بخش را قبول کند و او که است و
بخش کند زیرا که اولیست تا به هر بخش خود را در شش و در آنجا هم و شش و شش و شش
و سوم به مزار و نیاوت و بدانکه هر یک که صاحب طالع دوم و یاند و دوم و پنج و پنج
و او بیشتر باشد سبب اجتماع مراح ذاتی و معنی فایده هر یکی در هر یکی از دو اثر است یکی ذاتی
و چون اثر بخشی در عمل و عرض چون اثر عباد و در سبب در امور یکی و دیگر که حدیث حاضر باشد
و گاه که قوت سعد و بخشی بر این باشد اثر بخشی را در تر بدیداید بدان و سبب که زحل تر باشد
است و در هر قوتی تر از زهره سبب اعتدالی ملک و بطوری سیر و قطع جرم و بان عالم قمار کردن و نیاوت
همسخت و در خالاب بر کون فایده مدار طالع در طالعها بر کونک بیشتر است که بر سبب طالع
به این هر یک برین ترتیب اگر بایست و یکی از ترکی باشد بر ترتیب و اگر سبب کدام به این نشود طالع
را اثر بخشند چه تنی بود و به جان داده از باب شدت طالع و نیزین اثر قوت است و سعادت و قوت
آنان هر که سعادت اینان حکمت هر دو بخش را وضع کنند اگر در طالع فدا و کرده باشد
چون درجه زیادت از پاره درجه باشد در طالع جدا و دوم ترکی او باشد یعنی با طالع و اگر
است و در هر یک که ان طالع از بر و دوم و دیگر و مطلق بر طالع این و یکی آن گفته اند و این
به بر و اثری دیگر است و است از اثری دیگر به بر و طالع است و در هر یک و در هر یک
یعنی در هر یک از هر خانه که از او طاعت هر دو میسوزد و نشود خواند اگر کسی یا در هر یک

[illegible]

